بسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذکور فی بیان ان العباد لن یصلوا الی شاطئ
بحر العرفان الا بالانقطاع الصرف عن کل من فی السموات
والارض قدسوا انفسکم یا اهل الارض لعل تصلن الی المقام الذی
قدر الله لکم و تدخلن فی سرادق جعله الله فی سماء البیان
مرفوعاً جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین
کأوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه
پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب

از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلق باسباب
ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلین علی الله و
متوسلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات
شموس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب
نامتناهی گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و
افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حق
و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت رب العزه
داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد
و هرگز بمنزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق
نگردد ناظر بایام قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی
همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده اند
بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر و دعاها و تضرعها
مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال موعود
از سرادق غیب بعرصه ظهور قدم گذارد و چون
ابواب عنایت مفتوح میگردید و غمام مکرمت مرتفع

و شمس غیب از افق قدرت ظاهر شد جمیع تکذیب نمودند
و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز جستند چنانچه
تفصیل آن در جمیع کتب سماویه مذکور و مسطور است حال
قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب
و آمال ایشان چه بود و بقسمی هم اعتراض نمودند که زبان
و بیان و تقریر و تحریر بر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است
و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه
باعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت چنانچه
میفرماید یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا
به یستهزءون و در مقام دیگر میفرماید و همت کل امة برسولهم
لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و همچنین
کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیه و سماء عزت ربانیه
نازل شده زیاده از حد احصاء و احاطه عباد است و اولو
الافئده و صاحبان بصر را سوره هود کفایت میکند قدری
در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و بفطرت اصلیه تدبر

نمایند تا قدری بر بدایع امور انبیا و ردّ و تکذیب کلمات
نفی اطلاع یابید شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیه باشیانه
وحدت و معرفت الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزالی
و اثمار شجرهٔ علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید
اینست نصیب انفس مجرده از مائدهٔ منزلهٔ قدسیهٔ باقیه اگر
بر ابتلای انبیا و علت و سبب اعتراضات عباد بر
آن شموس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع
یابید و دیگر هرچه اعتراضات مردم را بر مشارق شموس
صفات احدیه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امرالله محکمتر
و راسختر شوید لهذا بعضی از حکایات انبیا مجملاً در این
الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع اعصار
و اقران بر مظاهر قدرت و مطالع عزت وارد میاوردند
آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعلست شاید این اذکار
سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علما
و جهال عصر مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید

و از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود
و عباد را بوادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را
اجابت ننمود و در هر یوم بقدری ایذا و اذیت بران وجود
مبارک وارد میاوردند که یقین بر هلاکت او مینمودند و چه
مراتب سخریه و استهزا و کنایه که بر انحضرت وارد شد
چنانچه میفرماید وکلما مر علیه ملا من قومه سخروا منه قال ان تسخروا
منا فانا نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون و بعد از مدتها
چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب خود فرمودند بوعده
معین و در هر مرتبه بدا شد و بعضی ازان اصحاب معدوده
بعلت ظهور بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل ان در اکثر
کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا میرسد
تا انکه باقی نماند از برای انحضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو
نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است تا انکه بالاخره
ندا رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا از جان
برکشید حال قدری تامل باید که سبب چه بود در اینکه

ان عباد باین قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از
قمیص نفی بخلع اثبات مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا از وعدهای
الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود بسیار تأمل نمائید
تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان
حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در ما بین
عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب
و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و
خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و بعد
از نوح جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب بهفتصد
سنه او ازید باختلاف اقوال مردم را برضوان قرب ذی
الجلال دعوت نمود و چه مقدار بلایا که مثل غیث هاطل بران
حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض
شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید و لا یزید
الکافرین کفرهم الا خسارا و بعد هیکل صالح از رضوان

غیب معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را بشریعهٔ قرب
باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر باوامر الهی و نهی
از مناهی میفرمود ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه
غیبت اختیار فرمود تا آنکه آن جمال ازلی ناس را بجز
بمدینهٔ احدیه دعوت نمینمود چنانچه میفرماید و الی ثمود
اخاهم صالحاً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الی
آخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجواً قبل هذا اتنهینا
ان نعبد ما یعبد آباؤنا و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب
و هیچ فائده نبخشید تا آنکه بصیحه جمیع بنار راجع شدند و بعد جمال
خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را
بنور تقی دعوت فرمود و هرچه مبالغه در نصیحت فرمود
جز حسد ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذین هم
انقطعوا بکلهم الی الله و عرجوا بجناحی الایقان الی مقام جعله
الله عن الادراک مرفوعا و تفصیل آنحضرت مشهور است که
چه مقدار اعدا احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروختند

شد و بعد از حکایت نار آن سراج الهی را از بلد اخراج
نمودند چنانچه در همهٔ رسائل و کتب مذکور است و بعد زمان
او منقضی شد تا نوبت بموسی رسید و آنحضرت بعصای امر
و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت
و شوکت صمدانیه از سینای نور بعرصهٔ ظهور ظاهر شد
و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجرهٔ وفا دعوت
نمود و شنیده شد که فرعون و ملاء او چه اعتراضها که نمودند
و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجرهٔ طیبه
وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملاء او همت گماشتند که آن
نار سدرهٔ ربانیه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود
نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده
نشود و سراج قدرت ربانیه از بادهای مخالف خاموشی
نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت
حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون
و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت

او را رب العزه برای حبیب خود میفرماید و قال رجل
مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلاً ان یقول
ربی الله وقد جائکم بالبینات من ربکم وان یک کاذباً
فعلیه کذبه وان یک صادقاً یصبکم بعض الذی یعدکم ان
الله لا یهدی من هو مسرف کذاب و بالاخره امر بجائی کشید
که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة الله علی
القوم الظالمین حال قدری در این امورات تأمل فرمائید
که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقی که در امکان
از افق لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و
انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا میگشت باآنکه جمیع
انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند بنبی بعد و
علاماتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب
مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیه و ذکر
علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم رو دهد که
جمیع انبیاء و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعدی

نمایند چنانچه میفرماید افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم
ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون میفرماید هر زمان و عهد که
آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس
شما تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب
نمودید و گروهی را میکشتید آخر تأمل فرمائید که سبب این
افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک
مینمودند و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض
آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج
الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این
کفریست صراح لاجل آنکه این نهایت از فیض فیاض دور است
و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند
برای هدایت خلق خود و باو حجت کافیه وافیه عطا نفرماید و مع ذلک
خلق را از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود
سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه
فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت

از غمام عنایت او ممنوع گردید نیست این امورات محدثه
مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند
و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات خود و هر چه از علمای
خود شنیده اند همانرا تأسی مینمایند لهذا غیر از اعراض
امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است
نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر
شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده
و ادراک نموده پاک و مقدس مینمودند البته از جمال الهی
محروم نمیماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه
ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجت را بمعرفت خود
که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول
ضعیفه آنها موافق نمی آمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیه
از ایشان در عالم ظهور بظهور می آمد و در همه اوقات سبب صد
عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه علمای عصر بوده اند که
زمام امر مردم در کف کفایت ایشان بوده و ایشانهم بعضی نظر

بحب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع مینمودند
چنانچه همهٔ انبیا باذن و اجازهٔ علمای عصر سلسبیل شهادت را
نوشیدند و باعلی افق عزت پرواز نمودند چه ظلمها که از رؤسا
عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شده
و باین ایام محدودهٔ فانیه قانع شده‌اند و از ملک لایفنی باز مانده‌اند
چنانچه چشم را از مشاهدهٔ انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند
و گوش را از بدایع نغمات ورقاء مقصود محروم ساختند
اینست که در جمیع کتب سماویه ذکر احوال علمای هر عصر شده
چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم
تشهدون و همچنین میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق
بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید
قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله و این معلوم است
که اهل کتابیکه صد نموده‌اند مردم را از صراط مستقیم علمای
آن عهد بوده‌اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است
و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف الله

منتظرند پس قدری بدیده بصیرت الهیه در آفاق علم ربانی
و انفس کلمات تامه صمدانیه تعقل فرمایید تا جمیع اسرار حکمت
روحانیه بی سبحات جلال از خلف سرادق فضل و افضال
ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از
عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلا بیاناتی که طلعات
جمال حق در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک
ننمودند و بحقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند
و رایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تأویل کلمات
حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننمایند و نغمات ورقاء
معنویه را جز سامعه اهل بقا نشنود هرگز قبطی ظلم از شراب
سبطی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی
اطلاع نیابد چنانچه میفرماید و ما یعلم تأویله الا الله والراسخون
فی العلم مع ذلک تأویل کتاب را از اهل حجبات مستفسر
شدند و علم را از منبع او اخذ ننمودند مثلا چون ایام موسی
گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع

یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است
باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری
که خود را مسیح الله مینامد حکم طلاق و سبت را که از
حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز
ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات
مذکور است چه قدر از مظاهر قدسیه احدیه و مطالع نور ازلیه
بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیه شیطانیه
و ظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل
مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر
خواهد شد کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح
الایمان و عذبهم بنار کانت فی هاویة الجحیم و این نبود مگر از
عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم
ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی نبردند و بظاهر هم
چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و
بلقاء الله فائز نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم یزل و لا یزال

جمیع امم همین جلیات افکار نالایقه تمسک جسته و از عیون نهایی

لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نموده‌اند و در

کشف این اسرار بعضی از عبارات انبیا بدایع نغمات حجازی

در الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود

مذکور گشت و حال هم بتغنیات خوش عراقی نظر بخواهش

انجناب در این اوراق مجدد اذکر مینمائیم که شاید تشنگان

صحراهای بعد را بحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان

بیابانهای هجر و فراق را بخیام قرب و وصال رسانند تا غمام

ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان

طالع گردد و علی الله التکلّن و به استعین لعلّ یجری من هذا القلم

ما یحیی به افئدة الناس لیقومنّ الکلّ عن مراقد غفلتهم و یسمعن

اطوار ورقات الفردوس من شجر کان فی الروضة الاحدیّة

من ایدی القدرة باذن الله مغروسا برا و لی العلم معلوم

و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی حجبات حدود یهود را

سوخت و حکم آنحضرت فی الجمله جریان برحسب ظاهر یافت

روزی انجمال عیسی ببعضی اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند
و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد
میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میاید دیگری
تا بگوید آنچه من نگفته‌ام و تمام نماید آنچه را که گفته‌ام و این دو
عبارت فی الحقیقه یکیست لو انتم فی مظاهر التوحید بعین الله
تشهدون و اگر بدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه
در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم
که خود حضرت فرمودند منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را
هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده در اینمقام نه
در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا
که هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب
هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از اینجهت است که خود عیسی فرمود
من میروم و مراجعت میکنم مثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید
من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی
غیر آنم صادق است و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود

که کل شیء اند صحیح و صادق است و اگر گفته شود که بحدود اسمی
و رسمی غیر همند آنهم صادق است چنانچه می بینی با اینکه یک شیء اند
با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ شود که در
غیر آن نشود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق
و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن
مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی
و واقف گردی و جواب مسئله خود را در موسوم نمودن آن جمال
ازلی در هر مقام خود را باسمی و رسمی تمام بیابی و بعد اصحاب
و تلامید آنحضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور
چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد و در چند مقام این
سؤال را از آن طلعت بیمثال نمودند و آنحضرت در هر مقام
علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است و این
مظلوم یکفقره آنرا ذکر مینمایم و نعمتهای مکنونه سدره مخزونه
لوجه الله بر عباد الله مبذول میدارم تا هیاکل فانیه از اثمار
باقیه محروم نمانند که شاید برشحی از انهار بیزوال حضرت

ذی الجلال که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوند بل
اگر آنچه در مرزوی طلب نمایم انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم
جزاء ولا شکورا و این طعامیست که ارواح و افئده غیره
با و حیات باقیه یابند و این همان مائده است که میفرماید ربنا
انزل علینا مائدة من السماء و این مائده هرگز از اهلش
مقطوع نشود و نفاد نجوید و در کل حین از شجرهٔ فضل میروید
و از سموات رحمت و عدل نازل میشود چنانچه فرموده ضرب الله
مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی
اکلها کل حین حیف است که انسان از این عطیهٔ لطیفه خود را منع نماید
و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد پس
قدر این مائدهٔ معنوی را دانسته که شاید از الطاف بدیعهٔ
آن شمس حقیقی اجساد های مرده حیات تازه یابند و ارواح
پژمرده بروح بی اندازه فائز شوند ای برادر من جهدی
باید تا ایام باقیست از کوب باقی بچشیم همیشه نسیم جانان
از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نبا

و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند آید وقتیکه عندلیبان جنان
از گلستان قدسی باشیانهای الهی پرواز نمایند و دیگر نغمهٔ
بلبل نشنوی و نه جمال گل بینی پس تا حمامهٔ ازلی در شور و
تغنّی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش
قلب را از سروش او بی بهره مکن اینست نصیحت این
عبد آنجناب و احبّای خدا را فمن شآء فلیقبل و من شآء
فلیعرض ان الله کان غنیّاً عنه و عمّا یشاهد و یری و اینست
نغمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل بالحان جلیل در علایم
ظهور بعد فرموده در سفر اوّل که منسوب بمتّی است در وقتی
که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود و للوقت
من بعد ضیق تلک الایام تظلم الشمس و القمر لا یعطی ضوئه
و الکواکب تتساقط من السّمآء و قوّات الارض ترتجّ حینئذ یظهر
علامات ابن الانسان فی السّمآء و ینوح کلّ قبآئل الارض و
یرون ابن الانسان آتیا علی سحاب السّمآء مع قوّة و مجد کبیر
و یرسل ملائکته مع صوت السّافور العظیم انتهی ترجمهٔ آن بفارسی

اینست که بعد از تنگی و ابتلا که همهٔ مردم را احاطه مینماید شمس
از افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور
باز میماند و ستاره‌های سما بر ارض نازل میشوند و ارکان ارض
متزلزل میشود و در اینوقت ظاهر میگردد نشانهای پسر انسان
در آسمان یعنی جمال موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این
علامات از عرصهٔ غیب بعالم شهود میآید و میفرماید در آن حین
جمیع قبیله‌ها که در ارض ساکنند نوحه و ندبه مینمایند و می‌بینند
خلایق آن جمال احدیه را که میآید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر
با قوت و بزرگی و بخشش بزرگ و میفرستد ملائکه‌های خود را
با صدای سافور عظیم انتهی و در اسفار ثلثهٔ دیگر که منسوب بلوقا
و مرقس و یوحناست همین عبارات مذکور است و چون در
الواح عربیه بتفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض ذکر
آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم و علمای انجیل چون عارف
بمعانی این بیانات و مقصود و مودعهٔ در این کلمات نشدند و بظاهر
آن متمسک شدند لهذا از شریعهٔ فیض محمدیه و از سحاب فضل

احمدیه ممنوع گشتند و جهال آن طایفه هم بتمسک بعلمای خود جستند
از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در
ظهور شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد بظهور نیامد
اینست که قرنها گذشت و عهدها باخر رسید و انجوهر روح
بمقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخهٔ دیگر از نفس روحانی
در صور الهی دمیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت
بارض هدایت و محل عنایت محشور شدند و هنوز انگروه
در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و آن هیکل معهود بوجود آید
تا نصرت نمایند و مالها در راهش انفاق کنند و جانها
در سبیلش ایثار چنانچه امم دیگر هم بهمین ظنونات از کوثر معانی
رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده اند و بخیال خود
مشغولند و از این عبارت گذشته بیان دیگر در انجیل است
که میفرماید السماء و الارض تزولان و لکن کلامی لایزول
که معنی آن بفارسی اینست که آسمان و زمین ممکن است
که زایل و معدوم شوند اما کلام من هرگز زایل نشود

و همیشه باقی و ثابت میانهٔ ناس خواهد بود و از این رهگذر است که
اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیشود و هر وقت و زمان
که طلعت موعود با همه علامات ظاهر شود باید شریعت مرتفعه
در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم دینی باقی نماند مگر آن
دین و این فقره از مطالب محقّقهٔ مسلّمه است نزد ایشان و چنان
اعتقاد کرده‌اند که اگر نفسی باسم مبعوث شود و بجمیع علامات موعوده
و برخلاف حکم ظاهر انجیل حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول
ننمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزا کنند چنانچه در ظهور شمس محمّدیّه
مشهود شد حال اگر معانی این کلمات منزلهٔ در کتب را که جمیع
ناس از عدم بلوغ بآن از غایت قصوی و سدرهٔ منتهی محجوب شده‌اند
از ظهورات احدیّه در هر ظهور بتمام خضوع سؤال مینمودند البته
بانوار شمس هدایت مهتدی میشدند و باسرار علم و حکمت واقف
میگشتند حال این بنده رشحی از معانی این کلمات را ذکر
مینمائیم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن بجمیع تلویحات
کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند

تا از هیمنهٔ کلمات از بحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از
مصباح احدیه که محلّ تجلّی ذاتست محجوب نگردند قوله
من بعد ضیق تلک الایّام یعنی وقتیکه ناس در سختی
و تنگی مبتلا شوند و این در وقتیست که آثار شمس حقیقت و
اثمار سدرهٔ علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام
ناس بدست جهّال افتد و ابواب توحید و معرفت که
مقصود اصلی از خلق انسانیت مسدود شود و علم بظن تبدیل
گردد و هدایت بشقاوت راجع شود چنانچه الیوم مشاهده
میشود که زمام هر گروهی بدست جاهلی افتاده و بهر
نحو که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از معبود
جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده و بقسمی بادهای هوی
و نفس غالب شده که سراجهای عقل و فؤاد را در قلوب خاموش
نموده با اینکه ابواب علم الهی بمفاتیح قدرت ربّانی مفتوح
گشته و جواهر وجود ممکنات بنور علمی و فیوضات قدسی
منوّر و مهتدی گشتند بقسمی که در هر شیئ بابی از علم باز گشته

و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه این ظهورات
علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته‌اند
و امطار رحمت را مقطوع گرفته‌اند بظن متمسک جسته از عروة
الوثقای محکم علم دور مانده‌اند و آنچه از ایشان مفهوم میشود گویا
بعلم و باب آن بالفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور آن هم
نیستند زیرا که در ظن و گمان ابوابی برای نان یافته‌اند و در
ظهور مظهر علم جز انفاق جان چیزی نیافته‌اند لهذا البته
از این گریزانند و بآن متمسک و با آنکه حکم الهی را یک صدا نشنند
از هر گوشه حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر و نقش
بر محکم ملاحظه نمیشود زیرا جز هوی الهی نجویند و بغیر از خطا
سبیلی نخواهند ریاست را نهایت وصول مطلوب دانسته
اند و کبر و غرور را غایت بلوغ محبوب شمرده‌اند تدبیرات
نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند از تسلیم و رضا گذشته
اند و بتدبیر و ریا اشتغال نموده‌اند و بتمام قوت و قدرت
حفظ این مراتب را مینمایند که مباد نقصی در شأن و شوکت راه یابد و یا

خلقی در عزّت بهم رسد و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن
شود ملاحظه میکند سبعی چند را که بر مردارهای نفوس عباد
افتاده اند حال کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب
مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقّی و یا معرفتی بخواهد نماید
نمیداند نزد کدام رود و از که جویا شود از غایت اینکه
رأیها مختلف و سبلها متعدد شده و این تنگی و ضیق از شرائط
هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که
صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود اینست که در
روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالمرا
فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه
مذکور شد و این عبد بواسطهٔ شهرت این احادیث و اختصاراً
دیگر متعرّض ذکر عبارات حدیث نشده ام حال اگر مقصود از
این ضیق را اینچنین ادراک نمایند که عالم ضیق بهم رساند و یا اموراتی
که بخیال خود توهّم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این
شرط ظهور نیافته چنانچه گفته اند و میگویند باری مقصود

از ضیق ضیق از معارف الهیّه و ادراک کلمات ربّانیّه است
که در ایّام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی و سختی افتادند
و نداستند بکه توجّه نمایند چنانچه مذکور شد کذلک نعلّمک
من تأویل الاحادیث و نلقی علیک من اسرار الحکمة لتطّلع بما
هو المقصود و تکون من الّذین هم شربوا من کأس العلم و
العرفان و قوله تظلم الشّمس و القمر لا یعطی ضوئه و الکواکب
تتساقط من السّماء مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیا
مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه
میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده‌اند که در هر
مقام بمناسبت آن مقام معنئی اراده میفرمایند مثلاً یک معنی از شمس
شمسهای حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات
ابلاغ فیض میفرمایند و این شموس حقیقت مظاهر کلّیّهٔ الهی هستند
در عوالم صفات و اسمای او و همچنانکه شمس ظاهری بتربیت
اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن
و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود حقیقی

باعانت اوست و همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق
تجرید و گلهای علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از
عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر میشود اینست که در حین
اشراق این شموس عالم جدید میشود و انهار حیوان جاری
میگردد و ابحر احسان بموج میآید و سحاب فضل مرتفع میشود
و نسمات جود بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این
شمسهای الهی و نارهای معنویست که حرارت محبت الهی
در ارکان عالم احداث میشود و از عنایت این ارواح
مجرده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه
مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از تجلی
آن شمس معنویست و آن شمسی است که از برای او متعالی
شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمیشود و کل بوجود او قائمند و از
او ظاهر و باو راجع منها ظهرت الاشیاء و الی خزائن
امرها رجعت و منها بدئت الممکنات و الی کنائز حکمها عادت
و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشوند بعضی از

اسما و صفات چنانچه شنیده اید و شنوید نیست کبریای
ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الا لم یزل و لا یزال مقدس
بوده اند از هر اسمی و منزه خواهند بود از هر وصفی جواهر
اسما را بساحت قدسشان راهی نه و لطایف صفات را
در ملکوت عزشان سبیلی نه فسبحان الله من ان یعرف
صفاته بغیره و اسمه او یوصف اولیائه بغیر انفسهم فتعالی
عما یذکر العباد فی وصفهم و تعالی عما هم یعرفون و اطلاق
شموس بر ان انوار مجرده در کلمات اهل عصمت
بسیار شده از انجمله در دعای ندبه میفرماید این الشموس
الطالعه این الاقمار المنیره این الانجم الزاهره پس
معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه انبیا
و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم
غیب و شهود روشن و منور است و در مقام دیگر مقصود
از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد
موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است و اگر

در ظهور شمس اخری بضیای او منوّر گشتند لهذا بقبول
و نیّر و روشن خواهند بود و الّا حکم ظلمت در حقّ آنها
جاریست اگرچه بظاهر هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب
از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت
و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است
بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدء عرفان در یوم تغابن
و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان در بارهٔ او صادق ثبت
و الّا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حقّ او جریان یابد و این بر هر
ذی بصری مشهود است که همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق
شمس ظاهره همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد
طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود
و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علوّ و شهرت و معروفیّت است
مثل علمای مسلّم عصر که مشهور بلاد و مسلّم بین عباد و اگر حاکی
از شمس الهی باشند از شموس عالیه محسوبند و الّا از شموس
سجّین چنانچه میفرماید الشّمس و القمر بحسبان و معنی شمس و قمر

هم که در آیهٔ مذکوره هست البته شنیده‌اید احتیاج بذکر
نیست و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در
اقبال بباطل و اعراض از حق البته از حسبان ظاهر و بحسبان
راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسک
شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم
و از ظل نفی فرار نموده در ظل اثبات در آئیم و از نار
حسبان آزاد شده بنور جمال حضرت منان منور گردیم والسلام
کذلک نعطیکم من اثمار شجرة العلم لتکونن فی رضوان
حکمة الله لمن المخبرین و در مقامی دیگر مقصود از اطلاق
شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است
مثل صلوة و صوم که در شریعت فرقان بعد از اختفای جمال
محمدی از جمیع احکام محکمتر و اعظمتر است چنانچه احادیث
و اخبار مشعر برآنست و بعلت شهرت احتیاج ذکر نیست بلکه
در هر عصری حکم صلوة محکم و مجری بوده چنانچه از انوار
مشرقهٔ از شمس محمدیه ماثور است که بر جمیع انبیا در هر

عهدی حکم صلوة نازل شده نهایت آنکه در هر عصر باقتضای
وقت تقسیمی و آدابی جدید مخصوص گشته و چون در هر ظهور بعد
آداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه و اصحه ثابته در ظهور
قبل منسوخ میشود لهذا تلویحا باسم شمس و قمر ذکر نموده انه
لیبلوکم ایکم احسن عملا و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم
و صلوة شده چنانچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور
ولیکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علمای معروف
وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود چون
صوم حرارت در مزاج احداث مینماید لهذا بضیا که شمس
باشد تعبیر یافته و صلوة لیل چون برودت مطلبید لهذا بنور
که قمر باشد معبر گشته ملاحظه نمودم که آن فقیر بقطره از بحر معانی
موفق نشده و بجذوه از نار سدره حکمت ربانی فائز نگشته
بعد از مدتی در نهایت ادب اظهار داشتم که جناب آنچه
فرموده اید در معنی حدیث در السن و افواه ناس مذکور است
ولیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آنرا

طلب نمود ذکر شد که خاتم انبیا و سید اصفیا دین مرتفع
فرقان را بشمس تشبیه فرموده اند بعلت علو و رفعت و عظمت
و احاطهٔ آن بر جمیع ادیان و چون در سماء ظاهره دو رکن
اعظم اقوم مقرر شده است که نیرین باشد و شمس و قمر نامیده و همچنین
در سماء دین هم دو نیر مقدر گشته که صوم و صلوة باشد الاسلام
سماء و الصوم شمسها و الصلوة قمرها باری اینست مقصود از
تلویحات کلمات مظاهر الهی پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب
بر انتقالات مذکوره بآیات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت
شد اینست که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم
ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که
مظاهر آن ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جز ابرار را از این
کأس نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه ان الابرار یشربون من
کأس کان مزاجها کافورا و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس
علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل
آن عصر در ظل آن شمس و قمر معارف و اوامر منور و مهتدی میشدند تاریک

شود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه فرمائید
که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک مینمودند و
از مظهر علم الهی مستفسر میشدند بدون اعتراض و لجاج البته
معانی آن واضح میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا
و گرفتار نمی‌شدند بلی چون علم را از مبدء و معدنش اخذ ننمودند
لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت بهلاکت رسیده‌اند
و هنوز مشعر نشده‌اند که علامات کل ظاهر شد و شمس موعود
از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و
معارف قبل تاریک شد و غروب نمود حال بچشم علم الیقین
و جناح عین الیقین بصراط حق الیقین قدم گذار قل الله ثم
ذرهم فی خوضهم یلعبون تا از اصحابی محسوب شوی که میفرماید
ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة
تا جمیع این اسرار را ببصر خود مشاهده فرمائی ای
برادر من قدم روح بردار تا بادیه‌های بعیده بعد و
هجر را آنی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل در آئی و

نفسی بالنفس الهیه فائز شوی و بقدم جسد هرگز این مراحل
طی نشود و مقصود حاصل نیاید و السلام علی من اتبع
الحق بالحق و کان علی صراط الامر فی شاطئ العرفان
باسم الله موقوفا اینست معنی آیه مبارکه که میفرماید فلا اقسم
برب المشارق والمغارب زیرا که از برای هر شمسی از
این شموس مذکوره محل اشراق و غروبست و چون
علمای تفسیر بر حقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند
لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر نمودند
که چون آفتاب در هر روز از نقطه طلوع مینماید غیر از نقطه
یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر نوشته
اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
محلی طالع میشود و بمحلی غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب
ذکر شده اینست مراتب علم عباد و با وجود این بجواهر علم
و لطایف حکمت چه جهلها و عیبها که نسبت میدهند و
همچنین از این بیانات واضحه محکمه متقنه غیر متشابهه تفطن نما

که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نمائید که مقصود از
اذا السماء انفطرت مقصود سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع
میشود و ظهور بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود قسم
بخدا اگر درست ملاحظه شود انفطار این سماء اعظم است از
انفطار سماء ظاهری قدری تأمل فرمائید دینی که سالها
مرتفع شده باشد و جمیع در ظل آن نشو و نما نموده باشند
و باحکام مشرقهٔ آن مدتها تربیت یافته و از آباء و اجداد
جز ذکرش نشنیده بقسمی که چشمها جز نفوذ امرش را
ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع ننموده
بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی
تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما
که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان نموده‌اند از
انفطار سماء و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه
نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض ایستاده
حدود الله میفرمایند با اینهمه ایذا که بر آن وجودهای مبارکه

لطیفهٔ رقیقه وارد شود و با کمال قدرت جمیع منبرها بیند و تا زنده است
غلبه تجلی می‌نمایند و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام
رحمت آن سما بر قلوب کیه غیبان مکرمت مبذول داشت تبدیل
شد اراضی این قلوب بارض معرفت و حکمت و چه ریاحین
توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقایق
علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده و اگر ارض قلوبشان
تبدیل نشده چگونه رجالیکه حرفی تعلیم نگرفته‌اند و معلم ندیده‌اند
و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته‌اند بکلمات و معارفی تکلم
مینمایند که احدی ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم
سرمدی سرشته شده‌اند و از آب حکمت لدنی عجین گشته‌اند
اینست که میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و این
نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از
افکار محجوبه کدره احداث شده و انرا گاهی از هم سرقت
مینمایند و بر دیگران افتخار میکنند ایکاش صدرهای عباد
از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلمه پاک و مقدس

میشد که لعل تجلی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار
حکمت لدنی فارغ گشت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جرزه
وجود تبدیل نشود چگونه محل ظهور اسرار احدیه و بروز
جواهر هویه میشود اینست که میفرماید یوم تبدل الارض
غیر الارض و از نسمات جود سلطان وجود ارض ظاهره
هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تتفکرون و دیگر
معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید و الارض جمیعاً قبضته
یوم القیمه و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما
یشرکون مضمون آن اینست که همه زمین اخذ شده در دست
اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست
اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست
که مردم ادراک نموده اند چه حسن بر آن مترتب میشود و از
این مسلم است که حق تعالی دستی که مرئی شود به بصر ظاهره و تحکم در
این امورات شود منسوب بذات نیست بلکه کفریست
محض و اینکه صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی مظا

امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور میشوند اینهم نهایت
بعیدست و بی فائده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است
و از سموات سموات ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه
ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود بقبضهٔ قدرت
و اقتدار قبض نمود و ارض منیعهٔ تازه در قلوب عباد مبسوط
فرمود و ریاحین جدیده و گلهای بدیعه و اشجار منیعه از صدر
منیره انبات نمود و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه
در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان بامر
الله مرتفع گشت و شمس و قمر و نجوم او امر بدیعه جدیده تزیین
یافت این است اسرار کلمات که بیحجاب کشف و ظاهر گشته
تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای ظنون و وهم
و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی
و مصباح جدید علم و یقین در مشکوة قلب و دل برافروزی
و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از مصادر
امریه ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور

شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده منیره از اراضی جرزه
فانیه و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در
کتب مسطور است و همچنین آیه قبله را ملاحظه فرمائید که
بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا بیثرب رو به
بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود
بعضی سخنهای ناشایسته بزبان راندند که ذکرش شایسته
این مقام نیست و سبب تطویل کلام میشود باری آنحضرت
بسیار مکدر شدند و بلحاظ تفکر و تحیر در سما نظر میفرمودند بعد
جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری تقلب
وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها تا آنکه در یومی آنحضرت
با جمعی اصحاب بفریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز
بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد فول وجهک
شطر المسجد الحرام و در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس
انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین تزلزل و اضطراب
در میان اصحاب افتاد بقسمی که جمعی نماز را برهم زده

اعراض نمودند این فقره نبود مگر برای امتحان عباد والّا آن
سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر
هم بیت المقدس را اقرار فرماید و این خلعت قبول را از وی
سلب ننماید چنانچه در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی مبعوث
برسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای
اعظم که ما بین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد
و همه این مرسلین از جانب ربّ العالمین مردم را بتوجه
همان جهت امر میفرمودند و نسبت همه اراضی هم بآن سلطان
حقیقی یکیست مگر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص
بامری دهد چنانچه میفرماید و لله المشرق و المغرب فاینما تولّوا
فثمّ وجه الله با وجود تحقق این امور چرا تبدیل شد که سبب
جزع و فزع عباد شود و علّت تزلزل و اضطراب اصحاب
گردد بلی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است
واقع نشود مگر برای آنکه کل بمحک امتحان الله درآیند تا صادق
و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد اینست که بعد از اختلاف

ناسس میفرماید وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من
یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه که مضمون آن اینست ما
نگردانیدیم و برنهم نزدیم قبله را که آن بیت المقدس
باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو مینماید و که راجع بر عقبیه
میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت نمی کند و صلوة را
باطل نموده فرار مینماید حمر مستنفرة فرت من قسورة
اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی
و تبیان مفتوح میشود و جمیع علم و اسرار از حجاب مشاهده
فرماید و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس
از قفس نفس و هوی و الا آن سلطان حقیقی لم یزل بذات
خود غنی بوده از معرفت موجودات و لایزال بکینونت خود
مستغنی خواهد بود و از عبادت ممکنات یک نسیم از غنای او
جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او همه
هستی را بحیات باقیه مشرف فرماید و لیکن چون مقصود
امتیاز حق از باطل و شمس از ظل است این است که در کل

حین امتحانات منزله از جانب رب العزه چون غیث
هاطل جاریست اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان
تعقل رود و امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمی که از افعال
و اقوالیکه مخالف نفس و هوی است محتجب نمی‌مانند و همه
حجبات را بنار سدره عرفان محترق نمایند و بر عرش
سکون و اطمینان مستریح شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی
انبیای معظم و صاحب کتاب بود در اوّل امر قبل از بعثت
روزی در سوق میگذشت دو نفر با یکدیگر معارضه مینمودند
یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست آنحضرت او را
اعانت نموده مدعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور است
و ذکر تفصیل مایه تعویق و تعطیل مقصود میشود و این خبر در مدینه
اشتهار یافت و آنحضرت را خوف غالب شد چنانچه نص
کتابست تا آنکه خبر ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک منتشر شد
و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب
اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی مبارکه که در بریه سینا

باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجرهٔ لاشرقیه
و لا غربیه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی را از نار
موقدهٔ ربانی استماع فرمود و مأمور بهدایت نفس
فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی نجات داده
بصحراهای دلفزای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل
انقطاع جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السلام
قرب رساند و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود
بآنچه مأمور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت
آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل
آنکه رب العظمه خبر داد از لسان فرعون که بموسی عرض
نمود و فعلت فعلتک التی فعلت و انت من الکافرین
قال فعلتها اذاً و انا من الضالین ففررت منکم لما خفتکم فوهب
لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین حال تفکر در فتنهای الهی
و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروفست بقتل نفس
و خود هم اقرار بر ظلم مینماید چنانچه در آیه مذکور است

وسی سنه او اقل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت
یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده یکمرتبه او را از ما بین
عباد برگزیده و بامر هدایت کبری مأمور فرمود و حال
آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل
ممنوع فرماید تا باین اسم در بین عباد معروف نباشد که
سبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد
و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از
عظمت امر و تحیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از
آیهٔ مبارکه میشود که بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و باین
کلمه زبان گشود یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً که
ترجمه آن اینست ایکاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم
از فراموش شدگان قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن
میگدازد و روانها میلرزد و این اضطراب و حزن نبود
مگر از شماتت اعداء و اعتراض اهل کفر و شقاوت آخر تفکر نمائید
که مریم چه جواب بمردم میگفت طفلی که پدر او معین نباشد

چگونه میتوان بردم معین نمود که این از روح القدس است
این بود که انحضرت آن طفل را برداشته بمنزل حجت
فرمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا اخت هارون ما کان
ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیّا مضمون آن اینست
که ایخواهر هارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار
حال ناظر باین فتنهٔ کبری و امتحان اعظم شوید و از همه
گذشته همان حیّ بر روح که درمیان قوم بنسبت بی پدری
معروف بوده او را بپیغمبری بخشید و حجت خود نمود بر
کلّ اهل سموات و ارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر
امور مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان
ایجاد ظاهر میشود چون براین جواهر اسرار مطلع شوی
مقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک با
اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که انچه در افعال او
مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه کردد و هرچه در کلمات او
ملاحظه کردد در افعال او بنظر آید اینست که این افعال و اقوال

در ظاهر نقمت‌اند برای فجّار و در باطن رحمت‌اند برای ابرار اگر بدیدهٔ
قلب ملاحظه رود کلمات منزله از سماء مشیّت با امور ظاهره
از ملکوت قدرت یکی مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد
چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد
چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهند
نمود قسم بمربّی وجود و منزل کلمات که در حین بی تکلّم حکم بر کفر و
امر بر قتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از نفخهٔ روح
القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته اگر صد
هزار خروش برآری بگوش احدی نرود که بی پدری مبعوث
برسالت گشته و یا قاتلی از شجرهٔ نار انی انا الله آورده چشم
انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که
مظهر جمیع این امور و نتیجهٔ همه الیوم ظاهر است با اینکه امثال این
امور در این ظهور واقع نشده باوجود این متمسّک بظنونات نفس
مردوده شده چه نسبتها که داده اند و چه بلاها که وارد آورده
اند که در ابداع شبه آن ظهور ننموده الله اکبر بیان که باین

مقام رسید رایحهٔ روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای
صبحگاهی از مدینهٔ سبای لایزالی وزید و اشارتش
جانرا بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی اندازه
بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بیشمار بیکران از آن
یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قد لطیفش بسی قاصر است
و رداء بیان از قامت غیرش بس کوتاه بی لفظ رمز معانی کشف
مینماید و بی لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای
شاخسار هجر و فراق ناله و افغان می آموزد و قاعده و
رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم مینماید و گلهای بیع
رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه گری
تلقین مینماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق میبخشد
و دقایق رموز و رقایق را در صدر عشاق ودیعه میگذارد
بقسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس بغایتش
حسرت میبرد قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی
عنایت نموده الطاف بمقامی رسیده که جعل قصد نافهٔ

مشک

مسک نموده و خفاش در مقابل آفتاب مقر گزیده و مردگان را
نفحهٔ حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر صدر
علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل محل معین نموده
و عالم هستی مجمع این عنایات حامله گشته تا کی اثر این
عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان
از پا افتاده را بکوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای
بعد و نیستی را بسرادق قرب و هستی معشوق فائز گرداند
و در ارض قلوب که این حبهای قدس انبات نماید و از
ریاض نفوس که شقایقهای حقایق غیبی بشکفد باری
نخچیان سدرهٔ عشق در سینای حب مشتعل شده که تا بکی
بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد و عطش این حوت را بحر
ننشاند و این سمندر ناری جز در نار بردی یا مقر گزیند
پس ای برادر سراج روح را در مشکاة قلب بدهن حکمت
برافروز و بزجاج عقل حفظش نما تا نفسهای انفس مشرکه او را
خاموش نکند و از نور باز ندارد کذلک نورنا افق

سماء البيان من انوار شموس الحکمة و العرفان ليطمئن بها
قلبک و تکون من الذين طاروا باجنحة الايقان فی
هواء محبة ربهم الرحمن و قوله حينئذ يظهر علامة ابن الانسان
فی السماء ميفرمايد بعد از کسوف شمس معارف الهيه و سقوط
نجوم احکام مثبته و خسوف قمر علم که مربی عباد است و
انعدام اعلام هدايت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح
ظاهر ميشود علامت ابن الانسان در آسمان و مقصود از
سماء سماء ظاهر است که قريب ظهور آن فلک سموات
معدلت و جريان فلک هدايت بر بحر عظمت در آسمان
نجمی برحسب ظاهر هويدا ميشود که بشارت است خلق سموات را
بظهور آن نير اعظم و همچنين در آسمان معنی نجمی ظاهر
ميشود که بشارت است اهل ارض را بان فجر اقوم اکرم و اين دو
علامت در سماء ظاهره و سماء باطنه قبل از ظهور هر نبی
ظاهر گشته چنانچه شنيده اند از جمله خليل الرحمن که قبل از
ظهور آنحضرت نمرود خوابی ديد و کهنه را خواست اخبار

دادند بر طلوع نجمی در سما و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد
مردم را بشارت میداد بظهور آنحضرت و بعد از او حکایت
کلیم الله بود که کهنهٔ آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی
در سما طالع شده که دالّ است بر انعقاد نطفه که هلاک تو و قوم
تو بر دست اوست و همچنین عالمی پیدا شد که شبها بنی
اسرائیل را بشارت و تسلّی میفرمود و اطمینان میداد چنانچه
در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور ذکر شود این رساله
کتابی میشود و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات واقعهٔ قبل را
ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این بیان هم که میشود نیست
مگر از کمال حب باحباب که شاید جمعی فقرای ارض بر
شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد
گردند و یا تشنگان بحرف سلسبیل حکمت واصل آیند
والّا این عبد اشتغال باین مقالات را ذنبی عظیم میدانم
و عصیانی کبیر میشمرم و همچنین نزدیک ظهور عیسی شد چند نفر
از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سما باثر

آن نجم آمدند تا داخل شدند شهری که مقرّ سلطنت هیرودس
بود و در آن ایّام سلطنت آن ممالک در قبضهٔ تصرّف او بود
و کانوا قائلین این هو المولود ملک الیهود لانّا قد رأینا نجمه
فی المشرق و وافینا لنسجد له و بعد از تفحّص معلوم نمودند که
در بیت اللّحم یهودا آن طفل متولّد شده این علامت در سماء
ظاهره و علامت در سماء باطنه که سماء علم و معانی باشد
ظهور یحیی بن زکریّا بود که مردم را بشارت میداد بظهور آن
حضرت چنانچه میفرماید انّ اللّه یبشّرک بیحیی مصدّقاً بکلمة من
اللّه و سیّداً و حصوراً مقصود از کلمه حضرت عیسی است که
که یحیی مبشّر بظهور او بود و در الواح سماوی هم مسطور است
کان یوحنّا یکرز فی برّیّة یهودا قائلا توبوا لانّه اقترب ملکوت
السّموات و مقصود از یوحنّا یحیی است و همچنین قبل از ظهور
جمال محمّدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد و آثار باطنه که
مردم را در ارض بشارت میدادند بظهور آن شمس هویّه
چهار نفر بودند واحد بعد واحد چنانچه روزبه که موسوم

مسلمان شد بشرف خدمتشان مشرّف بود و زمان وفات
هر یک میرسید روزبه را نزد دیگری میفرستاد تا نوبت
بچهارم رسید و او در حین موت فرمود ای روزبه بعد از
تکفین و تدفین من برو بحجاز که شمس محمّدی اشراق مینماید
و بشارت باد ترا بلقای آنحضرت تا رسید باین امر بدیع
منیع و اکثر از منجّمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده‌اند
و همچنین در ارض هم نورین نیّرین احمد و کاظم قدّس الله
تربتهما پس از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک
از مرایای احدیّه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و سماء
باطن که محلّ شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است
ظاهر میشود و آن ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهوری برای
تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هویّه و قمر
احدیّه و قوله فیتوح کلّ قبائل الارض و یرون ابن الانسان
آتیاً علی سحاب السّماء مع قوّة و مجد کبیر تلویح این بیان
این است یعنی در آنوقت نوحه میکنند عباد از جهت فقدان

شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و دران اثنا
مشاهده میشود که طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل
میشود در حالتیکه بر ابر سوار است یعنی آن جمال الهی از سموات
مشیت ربانی در هیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سما
نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل ظهور آن مشارق قدسیه و
مطالع قدمیه است و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر
از بطون امهات ظاهر میشوند ولکن فی الحقیقه از سموات امر
نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرف معانی
متکانند و در حینیکه در میان عباد مشی مینمایند در هوای
قرب طائرند بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند
و بی پر بر معارج احدیه پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و
مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب
و شهاده را سیر نمایند بر عرش لایشغله شأن عن شأن
واقفند و بر کرسی کل یوم هو فی شأن ساکن از علو قدرت
سلطان قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث میشوند اینست

که

که میفرماید از آسمان نازل میشود و لفظ سما در بیانات شموس
معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود مثلا سماء امر و سماء مشیت و
سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و
سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن و در هر مقام از لفظ سماء
معنی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شاربین
کاوس ازلیه احدی ادراک ننماید مثلا میفرماید و فی السماء رزقکم
و ما توعدون و حال آنکه رزق از ارض انبات میشود و همچنین
الاسماء تنزل من السماء با اینکه از لسان عباد اسماء جاری
میشود اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف
فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامعه ربوبیه را در هر ظهوری
ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف میشوی ولکن تا حجبات
علمیه را که مصطلح بین عباد است بنار انقطاع نسوزانی بصبح
نورانی علم حقیقی فائز نگردی و علم بر دو قسم منقسم است علم الهی
و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از
تخیلات انفس ظلمانی باهر معلم آن حضرت باری و معلم

این وساوس نفسانی بیان آن اتقوا الله ویعلّمکم الله و
بیان این العلم حجاب الاکبر اثمار این شجر صبر و شوق و عرفان
و محبّت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیانات
صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رایحهٔ این
علوم ظلمانی که ظلمت آن همهٔ بلاد را فرا گرفته استشمام نشود
این شجر جز بغی و فحشا ثمری نیاورده و جز غلّ و بغضا حاصلی
نبخشد ثمرش سمّ قاتل است و ظلّش نار مهلک فنعم ما قال
تمسّک باذیال الهوی واخلع الحیا وخلّ سبیل الناسکین و ان جلّوا
پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را
از همهٔ تعلّقات مقدّس فرموده تا محلّ ادراک الهامات
غیبی شود و خزینهٔ اسرار علوم ربّانی گردد اینست که میفرمایند
السالک فی النهج البیضاء و الرکن الحمراء لن یصل الی مقام
وطنه الّا بالکفّ الصفر عمّا فی ایدی الناس این است
شرط سالک درست تفکّر و تعقّل فرموده تا بحجاب بر مقصود
کتاب واقف شوی باری از مطلب دور ماندیم اگرچه

همه ذکر مطلب است ولیکن قسم بخدا آنچه میخواهم اختصار نمایم
و باقل کفایت کنم می‌بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود
این چه قدر لئالی شهوار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه
مقدار حوریات معانی که در غرفهای حکمت مستور گشته که
احدی مس آنها ننموده لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان و با
همه این بیانات گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب
مذکور نیامد تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست
بندد و بکعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار
بیان شنود و بیابد پس از این بیانات محکمه واضحه لائحه مقصود
از سماء در آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت و آنکه میفرمود
با ابر و غمام نازل میشود مقصود از ابر آن اموریست که مخالف
نفس و هوای ناس است چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره افکلما
جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا
تقتلون مثلا از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاع
قواعد و رسوم عادیه و تقدم مؤمنین از عوام بر معرضین از

علما و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریه از اکل
و شرب و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و یقظه و امثال
آن از آن چیزهائیکه مردم را بشبهه میاندازد و منع مینماید
همه این حجبات بغمام تعبیر شده و اینست آن غمامیکه سموات
علم و عرفان کل من فی الارض بآن منشق شد و شق میگردد
چنانچه میفرماید یوم تشقق السماء بالغمام و همچنانکه غمام ابصار
ناس را منع مینماید از مشاهده شمس ظاهری همین قسم هم
شئونات مذکوره مردم را منع مینماید از ادراک آن شمس
حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار و قالوا
ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل
الیه ملک فیکون معه نذیرا مثل اینکه ملاحظه میشد از انبیا
فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنین ملزومات عنصری
جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه چون
این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحرای
شک و ریب بیابانهای وهم و تحیر متحیر میماندند

که چگونه میشود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید
بر کل من علی الارض و علت خلق موجود از او بود و نسبت
چنانکه فرموده لولاک لما خلقت الافلاک و مع ذلک
باین قسمها مبتلا باشد چنانچه شنیده اند از
ابتلای حسین بن علی و اصحاب او و از فقر و امراض و ذلت چنانچه
سرهای اصحاب ایشان را در شهرها بهدیه میفرستادند و
ایشان را منع مینمودند از آنچه بآن مأمور بودند و هرکدام
در دست اعدای دین مبتلا بودند بقسمی که بر ایشان
وارد می آوردند آنچه اراده مینمودند و این معلوم است
که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان
غمامیست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت
آن شمس الهی که از مشرق هویه اشراق فرموده زیرا که سالها
عباد بر تقلید آبا و اجداد باقی هستند و بآداب طریقه
که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته اند یکمرتبه بشنوند و
یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع

حدودات بشریّه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع این حدودات شرعیّه که در قرنهای متواتره با آن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آنرا کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهائیکه قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرّد استماع این امور چنان محتجب از آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهدهٔ آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم و اگر هم حجّت بخواهیم بیک حجّت و برهان اکتفا نمائیم تا بمنبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرفست فائز گردیم نه آنکه هر روز بخیالی اعتراض نمائیم و بهوائی تمسّک جوئیم سبحان الله با وجود اینکه از قبل آن

امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده اند
تا جمیع ناس اطلاع یابند و در ایام ظهور از بحر الحیوان فیوضات
محروم نمانند مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این
مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه میفرماید هل
ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام و علمای ظاهر
بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند
گرفته اند و مضمون آن اینست آیا انتظار میکشند مگر اینکه بیاید
آنها را خدا در سایه از ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر
کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور
بعد ذکر فرموده اند چنانچه از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید
یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم که
مضمون آن اینست روزی که میآید آسمان بدودی آشکار
و فرو میگیرد مردم را و نیست عذاب الیم و همین امورات را
که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت باری
الفرد محک و میزان قرار داده و بآنها امتحان میفرماید عباد

خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی و معرض را از مقبل چنانچه
مذکور شد و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادیه و انعدام
اعلام محدوده را بدخان در آیه مذکور تعبیر فرموده و
کدام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه ناس را
و عذابیست برای ایشان که هر چه میخواهند رفع آن نمایند
قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بعذابی جدید معذبند
زیرا که هر چه می شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی
در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علو است نار
جدید در قلوبشان مشتعل میشود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت
و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز بعنایت الهی محکمتر
و راسختر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر میگردد
و در این ایام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که
جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صد هزار
جان بدل و جان رایگان در ره دوست ایثار مینماید ملاقات
نمایند از خوف اظهار ایمان میکنند و چون خلوت میکنند

بب و لعن مشغول میشوند چنانچه میفرماید و اذا لقوکم قالوا
آمنا و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ قل موتوا
بغیظکم ان الله علیم بذات الصدور و عنقریب است که
اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و
سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری
اکثر علما چون این آیات را ادراک ننموده اند و از مقصود
قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع را بالقیامة موهوم
من حیث لا یشعر تفسیر مینمایند خدای واحد شاهد است
که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع مطالب
که مقصود است ادراک میشود و بصبح منیر ایقان بعنایت
رحمن واصل میگردند کذلک تغن علیک حمامة البقاء
علی افنان سدرة البهاء لعل تکونن فی مناهج العلم و الحکمة
باذن الله سالکا و قوله یرسل ملائکته الی آخر القول مقصود
از این ملائکه آن نفوسی هستند که بقوت روحانیه صفات
بشریه را بنار محبت الهی سوختند و بصفات عالین و کروبین

متصف گشتند چنانچه حضرت صادق در وصف کروبین
میفرماید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش و از ذکر
خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب
ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در یکمقام دلالت بر عدم
وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر میفرماید مؤمن مثل کبریت
احمر است و بعد تبسم میفرماید آیا کبریت احمر دیده ملتفت
شوید باین تلویح که ابلغ از تصریح است و دلالت میکند بر عدم
وجود مؤمن این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از
این خلق بی انصاف که رائحهٔ ایمان نشنیده اند مدح و
کسانیرا که بقول ایشان ایمان محقق میشود و نسبت بکفر میدهند
باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک
و مقدس گشتند و متخلق باخلاق روحانیین و متصف باوصاف
مقدسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدسه اطلاق
گشته باری اینست معنی این کلمات که هر فقره آن بآیات
واضحه و دلیلهای متقنه و براهین لائحه اظهار شد و چون

امم عیسی باین معانی نرسیدند و آن علامات برحسب ظاهر
چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا
بمظاهر قدسیه از آن یوم تا حال اقبال ننمودند و از جمیع
فیوضات قدسیه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدیه
محجوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم معاد و نفهمیدند
و ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه
در اخبار است در عالم ظاهر بظاهر شود دیگر که یارای
انکار و اعراض میماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم
و متقی تفصیل میشود مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات
که در انجیل مسطور است برحسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با
عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابر نازل شوند دیگر
که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار
باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بقسمی اخذ
میکند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد برد و قبول
و نظر بعدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری

با آنحضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا
با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با
جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و
منذر باشند برای عباد چنانچه رب العزة از لسان
ایشان خبر داده لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا
که مضمون آن اینست چرا فرستاده نشد با محمد ملکی
پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را اینست
که در همه اعهاد و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات
در میان مردم بوده و همیشه ایام مشغول بزخارف قول
میشدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نگشت
و این امراض عارض نمیشد مگر آنکه تمسک بعلمای عصر میجستند در
تصدیق و تکذیب این جواهر مجرده و هیاکل الهیه و ایشانهم
نظر باستغراق در شئونات نفسیه و اشتغال بامورات
دنیه فانیه این شموس باقیه را مخالف علم و ادراک و
معارض جهد و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات الهیه
و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم برسبیل ظاهر

بادراک خود معنی و بیان مینمودند لهذا خود و جمیع
ناس از نیسان فضل و رحمت یزدی مأیوس و مهجور
نمودند با اینکه خود مذعن و مقرّند بحدیث مشهور که میفرمایند
حدیثنا صعب مستصعب و در جای دیگر میفرمایند انّ امرنا
صعب مستصعب لا یحتمله الّا ملک مقرّب او نبیّ مرسل
او عبد امتحن الله قلبه للایمان و مسلّم است نزد خود ایشان
که هیچیک از این ثلاثه در حقّ ایشان صادق نیست و قسم
اوّل که واضحست و امّا ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم
نماندند و در ظهور محک الهی جز غشّ چیزی از ایشان بظهور
نرسید سبحان الله با وجود اقرار باین حدیث علمائیکه
در مسائل شرعیه هنوز در ظنّ و شکّند چگونه در غوامض
مسائل اصول الهیه و جواهر اسرار کلمات قدسیه ادعای
علم مینمایند و میگویند فلان حدیث که از علائم ظهور
قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه رائحهٔ معانی احادیث را
ابداً ادراک ننموده اند و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر

شده و صراط امر شدید گشت و المؤمنون کالبرق علیه یمرون
و هم لظهور العلامة ینتظرون قل یا ملاء الجهال فانتظروا
کما کان الذین من قبلکم لمن المنتظرین و اگر از ایشان سؤال
شود از شرایط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است
از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدی است
چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد مع ذلک
بچه دلیل و برهان نصاری و امثال آنها را رد مینمائید
و حکم بر کفر آنها نموده اید چون عاجز از جواب میشوند
تمسک باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله
نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد
بر اینکه من عند الله است و مضمون همین آیه در قران هم
موجود است لو انتم تعرفون براستی میگویم مقصود از تحریف را
در اینمدت ادراک ننموده اند بلی در آیات منزله و کلمات
مرایای احدیه ذکر تحریف غالین و تبدیل مستکبرین هست
ولیکن در مواضع مخصوصه ذکر شده و از آنجمله حکایت ابن

صوریاست در وقتیکه اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و
محصنه از نقطه فرقان سؤال نمودند و آنحضرت فرمود حکم
خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی
نیست حضرت فرمود از علمای خود که را مسلّم و کلام او را مصدّق
ابن صوریا را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود
اقسمک بالله الذی فلق لکم البحر و انزل علیکم المنّ و ظلّل
لکم الغمام و نجّاکم من فرعون و ملأه و فضّلکم علی الناس
بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن و
الزانیة المحصنة که مضمون آن این است که آنحضرت ابن صوریا را
باین قسمهای مؤکّد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در
زنای محصن چه نازل شده عرض نمود یا محمد رجم است آنحضرت
فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و جاری نیست
عرض نمود چون بخت نصر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را
بقتل رسانید دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی
قلیل و علمای آن عصر نظر بقلّت یهود و کثرت عمالقه متشاور

جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود انچه از دست
بخت نصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول میشوند و باینمصالح
حکم قتل را از میان بالمره برداشتند باری در این بین جبرئیل
بر قلب مبارکش نازل شد و این ایه عرض نمود یحرفون الکلم عن
مواضعه این یک موضع بود که ذکر شد و در اینمقام مقصود
از تحریف نه چنانست که این همج رعاع فهم نموده اند چنانچه
بعضی میگویند که علمای یهود و نصاری ایاتی را که در وصف
طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آنرا ثبت
کردند اینقول نهایت بیمعنی و بی اصل است آیا میشود
کسیکه معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته انرا محو
نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود
منحصر بمکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند
بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان
بان مشغولند و ان تفسیر و معنی نمودن کتاب است برهوی
و میل خود و چون یهود در زمان انحضرت ایات تورات را

که دال بر ظهور آنحضرت بود بهوای خود تغییر نمودند و بیان
آنحضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف درباره آنها صدور
یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امّت
فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور مثل و بهوای خود
تغییر مینمایند چنانچه مشهود است و در مقام دیگر میفرماید وقد
کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه
وهم یعلمون و این آیه هم دال است بر تحریف معانی کلام
الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد میشود و
عقول مستقیمه هم ادراک مینماید و در موضع دیگر میفرماید فویل
للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمناً قلیلاً الی آخر الآیه و این آیه در شأن علمای یهود
و بزرگان ایشان نازل شد که آن علما بواسطه استرضای
خاطر اغنیا و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر
الواحی چند برد حضرت نوشتند و بدلائلی چند مستدل
شدند که ذکر آنها جایز نه و نسبت دادند ادله‌های خود

که از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهده میشود
که چه مقدار رد بر این امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته اند
و گمان نموده اند که این مفتریات مطابق ایات کتاب و
موافق کلمات اولی الالباب است باری مقصود از این
اذکار این بود که اگر بگویند این علائم مذکوره که از انجیل ذکر
شد تحریف یافته ورد نمایند و متمسک بایات و اخبار شوند
مطلع باشند که کذب محض و افترای صرفست بلی ذکر
تحریف بامعنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست چنانچه
بعضی از انرا ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی
بصری که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امیین
الهی هست دیگر معارضین بانخیال نیفتند و معارضه نمایند
که فلان ایه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم
اطلاع ذکر انمراتب و مطالب را نموده اند و دیگر انکه
اکثر ایات که مشعر بر تحریف است در باره یهود نازل شده
لو انتم فی جزائر علم الفرقان تجرون اگرچه از بعضی حقائق

ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست
و باسمان رفته دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال
ظلم و جبر برای حضرت باری جلّ و عزّ ثابت میشود زیرا
بعد از انکه شمس جمال عیسی از میان قوم غائب شد و بفلک
چهارم ارتقا فرمود و کتاب حق جلّ ذکره که اعظم برهان
اوست میان خلق او انهم غایب شود دیگر ان خلق از زمان
عیسی تا زمان اشراق شمس محمدی بچه متمسکند و بکدام امر مأمور
و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی میشوند و محل نزول عذاب
و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته انقطاع
فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم میاید
فنعوذ بالله عما یظن العباد فی حقه فتعالی عما هم یعرفون
ایعزیز در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات والارض
عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ و یأبی الله الا
ان یتم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت کل شیء
مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید بعنایت

و مکرمت الهی در مدینهٔ قدسیه انا لله وارد شویم تا بمواقع
عز الیه راجعون مقر یابیم انشاء الله باید چشم دل را
از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما لا
نهایهٔ عرفان نماید و حق را اظهر از آن بینید که در اثبات
وجودش بدلیلی محتاج شوید و یا بحجتی تمسک جوئید ای سائل
محب اگر در هوای روح روحانی طائری حق را ظاهر فوق کل
شیئ بینی بقسمیکه جز او را نیابی کان الله و لم یکن معه من شیئ
و اینمقام مقدس از آن است که بدلیلی مدلل شود و یا آنکه
برهانی باهر آید و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کل
اشیاء بمعروفیتا و معروفند و او بنفسه معروف بوده و
خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بآنچه خود
فرموده او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجتی
که خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست دلیله
آیاته و وجوده اثباته در اینوقت از اهل بیان و عرفا و حکما
و علما و شهدای آن استدعا مینمایم که وصایای الهی را

که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باجل
امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقة
الحقائق و نور الانوار متمسک ببعضی عبارات کتاب شوند
و براو وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد
چه که السلطان هویة قادر است بر آنکه جمیع بیان و خلق
آنرا بحرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی
جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوی
محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان
باو و ادراک ایام و لقای او میشود لیس البر ان تولوا
وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من امن بالله و الیوم
الآخر اسمعوا یا اهل البیان ما وصیناکم بالحق لعل تسکنن
فی ظل کان فی ایام الله ممدودا الباب الذکوری
بیان ان شمس الحقیقة و مظهر نفس الله لیکونن سلطانا علی
من فی السموات و الارض و ان لن یطیعه احد من اهل الارض
و غنیا عن کل من فی الملک و ان لم یکن عنده دینار کذلک

تظهر لک من اسرار الامر و تلقی علیک من جواهر الحکمة
لتطیرن بجناحی الانقطاع فی الهواء الذی کان عن الابصار
مستورا لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس
زکیه و مرایای قدسیه مبرهن و واضح شود که شموس حقیقت
و مرایای احدیت در هر عصر و زمان که از خیام غیب هویه
بعالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ
فیض بر همه موجودات باسلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر
میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محل ظهور
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بوده و براولی العلم و افئده منیره
واضحست که غیب هویه و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور
و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از
وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود
غیب بوده و هست و لایزال بکینونه خود مستور از ابصار
و انظار خواهد بود لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
و هو اللطیف الخبیر چه میان او و ممکنات نسبت و ربط

و فصل و وصل و با قرب و بعد و جهه و اشاره بهیچ وجه ممکن نه
زیرا که جمیع من فی السموات والارض بکلمهٔ امر او موجود شده
و باراده او که نفس مشیّت است از عدم و نیستی بحت بات
بعرصه شهود و هستی قدم گذاشتند سبحان الله بلکه میانهٔ
ممکنات و کلمهٔ او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود و یحذّرکم
الله نفسه برهان این مطلب بر اثبات واضح و کان الله و لم یکن معه
من شیء دلیلی است لائح چنانچه جمیع انبیا و اوصیا و علما
و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از
عرفان و وصول آن حقیقة الحقائق مقرّ و مذعنند و چون ابواب
عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای
رحمت واسعه سبقت رحمته کلّ شیء و وسعت رحمتی کلّ شیء
جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل عزّ انسانی
در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه
و ساذج قدمیه و این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم از
آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت نمایند مثلاً علم

ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت
ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان
از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت
صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه
میفرماید لا فرق بینک و بینهم الا بانهم عبادک و خلقک
و رتبت مقام انا هو و هو انا که در حدیث مذکور است و
احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است و این بنده
نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آسمانها و
زمین است محال بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه
در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است
که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء بخلعت
هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود و چه آفتابهای معارف
که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان
گشته خاصه انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص
یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای

الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است
و کل این اسماء و صفات راجع باوست اینست که فرمود
الانسان سرّی و انا سرّه و آیات متواتره که مدل و
مشعر بر این مطلب دقیق لطیف است در جمیع کتب سماویه و
صحف الهیه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و
فی انفسکم افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکونوا
کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم چنانچه سلطان بقا
روح من فی سرادق العما فداه میفرماید من عرف
نفسه فقد عرف ربه قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری در این
عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه و مصاریع علم
نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی باری از این بیانات
معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه
هستند هر کدام بقدر استعداد خود و مدل و مشعر بر معرفت
الهیه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیه و اسمائیه

همه غیب و شهود در او افنست که میفرماید ایکون لغیرک من
الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک عمیت عین لا
تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رایت شیئا الا و قد
رایت الله فیه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشرق
من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره و انسان
که اشرف و اکمل مخلوقات است اشد دلالة و اعظم حکایة است
از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر
شمس حقیقت اند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان
و متحرکند بافاضه ایشان لولاک لما خلقت الافلاک بلکه کل
در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحتند
بلکه منزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف
ایشان از وصف ماسوی و این هیاکل قدسیه مرایای
اولیه ازلیه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب
و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و
و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات

از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویداست و این
صفات مختص ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه
جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدسین باین صفات
موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در
بعضی مراتب اشد ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند
چنانچه میفرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض پس
معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات
عالیه و اسماء غیر متناهیه انبیاء و اولیاء او هستند
خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریه بر حسب ظاهر
ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی بر حسب ظاهر
از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال
صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود لهذا بر همه
این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله
از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگرچه
بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این

فقره بر هر ذی بصری ثابت ومحقق است دیگر احتیاج
برهان نیست بلی این عباد چون از عیون صافیه منیره
علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ نموده اند
لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون وغفلت سائرند
واز بحر عذب فرات معرض شده در حول ملح اجاج
طائفند چنانچه در وصف ایشان ورقاء هویه بیان فرموده
وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا وان یروا
سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا
وکانوا عنها غافلین که ترجمه آن اینست اگر ببینند راه
صلاح ورستگاری را آن را اخذ نمینمایند وبآن اقبال
نمیکنند واما اگر راه باطل وطغیان وضلالت را
مشاهده کنند از برای خود راه وصول بحق قرار
دهند واین اقبال بباطل واعراض از حق ظاهر نشد یعنی
باین ضلالت وگمراهی مبتلا نشدند مگر بجزای آنکه تکذیب
کردند آیات ما را وبودند از نزول آیات ما وظهور آن

ان غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد در انظهور بدیع
منیع که کرورها ایات الهیه از سماء قدرت و رحمت
نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسک
جسته اند باقوال عبادی که بحرفی از ان ادراک ننموده اند
از اینجهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه
نموده و خود را از رضوان علم احدیه و ریاض حکمت
صمدیه محروم نموده اند باری راجع بمطلب میشویم که
سؤال از ان شده بود که سلطنت قائم با انکه در احادیث
ماثوره از انجم مضیئه وارد شده با وجود این اثری
از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف ان تحقق یافت چنانچه
اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور
بوده و هستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک
ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب در حق قائم مذکور است
حق و لاریب فیه ولیکن ان نه ان سلطنت و حکومتی
که هر نفسی ادراک نماید و دیگر انکه جمیع انبیای قبل که

بشارت داده اند و مراد از ظهور بعد همه ان مظاهر
قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل
مسطور است و این تخصیص بقائم ندارد و در حق جمیع ان
مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء
ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع
اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر انکه مقصود از
سلطنت احاطه و قدرت انحضرت است بر همه ممکنات
خواه در عالم ظاهر باستیلای ظاهری ظاهر شود یا نشود
و این بسته باراده و مشیت خود انحضرت است و لیکن
بر انجناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت
و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست
که الیوم این همج احصا و ادراک مینمایند بلکه مراد از
سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شموس
حقیقت بنفسه لنفسه ظاهر میشود و ان احاطه باطنیه است
که بان احاطه مینمایند کل من فی السموات و الارض را

و بعد باستعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر ظهور
می‌آید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس
ظاهر و هویدا است و در اول امر آنحضرت آن بود که شنیدید
چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب
ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت از
او وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آنحضرت
میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثه
شیطانیه خود اذیت بآن هیکل ازلی را سبب رستگاری
خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله ابی
و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث
جمیع آنحضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند
و نسبتهائی که نعوذ بالله من ان یجری به المداد او یتحرک علیه
القلم او یحمله الالواح بلی این نسبتها بود که سبب ایذای
مردم نسبت بآنحضرت شد و این معلوم و واضح است که
علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان

ندانند چه بر سر ان نفس میاید چنانچه بر سر این بنده امده و دیده شده انیست که انحضرت فرمود ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت و در فراق شبها که دوندوا ذیتها که بان حضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلکم مواقع الامر تطلعون حتی قسمتی بر انحضرت سخت شد که احدی با انحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر نفسی که خدمت انحضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد مینمود در اینموقع یک ایه ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی انحضرت نوحه و ندبه نمائی و ان ایه در وقتی نازل شد که انحضرت از شدت بلایا و اعراض ناس بغایت افسرده و دلتنگ بود و جبرئیل از سدرة المنتهای قرب نازل شد و این ایه تلاوت نمود وان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء که ترجمه ان انیست که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و

ایذای ایشان پس اگر مستطیعی ومیتوانی طلب کن نقبی در
زیر ارض یا نردبانی بسوی آسمان که تلویح بیان آنست
که چاره نیست و دست از تو بر نمیدارند مگر آنکه در زیر زمین
پنهان شوی و یا بآسمان فرار نمائی و حال امروز تماشا بکن
نما که چه قدر از سلاطین باسم آنحضرت تعظیم مینمایند و چه قدر
از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند بنسبت بآنحضرت
افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدستها این اسم مبارک را
بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت
داخل نشده اند و قمیص کفر را تجدید ننموده اند ایشان هم
بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقر و معترفند اینست
سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از
برای جمیع انبیا که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان
بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میگردد
ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لا یزال
طائف حول ایشان است و همیشه با ایشان است و فی

انفکاک نیابد و انسلطنت باطنیه است که احاطه نموده کل
من فی السموات و الارض را و از جمله سلطنت آنست
که از آن شمس احدیه ظاهر شد آیا نشنیدی که بیک آیه
چگونه میانه نور و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل
فرموده جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی
از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کل بتنزیل همان یک
آیه هویدا شد و بعرصه شهود آمد و همچنین آن آیه منزله
رحمت بود برای ابرار یعنی نفسیکه در حین استماع
گفتند ربنا سمعنا و اطعنا و نقمت شد برای فجار یعنی
آنهائیکه بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا و سیف
الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر چنانچه دیده‌اند
آنهائیکه اقرار نمودند با آنهائیکه انکار نمودند در صدد جان
و مال هم برآمدند چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند
و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و چنان حاد و
برنده بود این سیف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع

نمو و از یکجهت ملاحظه فرمایید چگونه وصل نمود مثل آنکه
ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و
عدوان مابین ایشان کاشته بود و بسبب ایمان باین امر
بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب
ظاهر شده اند کذلک یؤلف الله من قلوب الذین هم
انقطعوا الیه و امنوا بآیاته و کانوا من کوثر الفضل بأیادی
الحق من الشاربین و دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف
العقائد و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این
نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص
جدید توحید پوشیدند و از کأس تفرید نوشیدند
اینست معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و میش از یک
محل میخورند و میآشامند و حال نظر بعدم معرفت این
جهال فرمایید بمثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات
بیکخوان مجتمع میشوند اینست رتبهٔ ناس گویا هرگز از جام
انصاف نوشیده اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته اند

از همه گذشته این امر و نوعش چه حسنی در عالم احداث
مینماید فعلیهم ما نزل فی شأنهم لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم
اعین لا یبصرون بها و دیگر آنکه ملاحظه فرمایید بمنزل همین
یک آیه منزله از سماء مشیّت چگونه حساب خلایق کشیده
شد که هر کس اقرار نمود و اقبال جست حسناتش بر سیّئات
زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفوّ شد و مغفور آمد کذلک
یصدق فی شأنه بانّه سریع الحساب و کذلک یبدّل اللّه
السّیّئات بالحسنات لو انتم فی آفاق العلم و انفس الحکمة
تتفرّسون و همچنین هر کس از جام حبّ نصیب برداشت
و از بحر فیوضات سرمدیّه و غمام رحمت ابدیّه حیات باقیهٔ ابدیّه
ایمانیّه یافت و هر نفسی که قبول ننمود بموت دائمی مبتلا شد
و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت
و حیات ایمانیست و از عدم ادراک این معنی است که عامّهٔ
ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت مهتدی
نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند چنانچه وقتیکه سراج

محمدی در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات
و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب
استهزا مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین
خبر داده و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین
کفروا ان هذا الا سحر مبین مضمون آن اینست که اگر بگوئی
باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر آینه
میگویند اینهائیکه کافر شده اند بخدا و آیات او نیست
این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا و در جای دیگر میفرماید
و ان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا ءانا لفی خلق جدید
که ترجمه آن اینست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است
قول کافران و معرضان که میگویند آیا ما تراب بودیم و از
روی استهزا گفتند که آیا ما ئیم مبعوث شدگان اینست
که در مقام دیگر میفرماید افعیینا بالخلق الاول بل هم
فی لبس من خلق جدید مضمون آن اینست که آیا ما عاجز و خسته
شدیم از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از

خلق جدید و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات
الهیه را ادراک ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا
بقاعده نحو استدلال نمودند اذا که بر سر ماضی در آید معنی
مستقبل افاده میشود و بعد کلماتیکه کلمه اذا نازل نگشته متحیر
ماندند مثل آنکه میفرماید و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید و
جائت کل نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن اینست
دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که بنظر اینها
بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده
و گواه و در مثل این مواقع یا کلمه اذا را مقدر گرفته اند و یا
مستدل شدند بر آنکه چون قیامت محقق الوقوع است
لهذا بفعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است ملاحظه فرمائید
که چه قدر بی ادراک و تمیزند نفحه محمدیه را که باین صریحی
میفرماید ادراک نمیکنند و از افاضه این نقره الهی خود را
محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد او است
میشوند با آنکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او ببیان خود منحصر

شده قل اتستبدلون الذی هو خیر لکم فبئس ما استبدلتم لغیر
حق و کنتم قوم سوء اخسرین بلکه مقصود از صور صور محمدیست که
که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر
الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت
جدیدهٔ ایمانیه مخلّع فرمود و بحیات تازهٔ بدیعه زنده نمود
وقتیکه آن جمال احدیه اراده فرمود که رمزی از اسرار
بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی
این آیه آورد فسینغضون الیک رؤسهم و یقولون متی
هو قل عسی ان یکون قریبا یعنی زود است این گمراهان
وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزاء حرکت
میدهند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو در
جواب بگو که شاید آنکه نزدیک باشد تلویح همین یک آیه
مر قوم را کافی است اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند سبحان الله
چه قدر آن قوم از سبل حق دور بودند با آنکه قیامت بقیام
آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را

احاطه نموده بود مع ذلک بحریته مینمودند و معتکف بودند
بتماثیلی که علمای عصر بافکار عاطل باطل جسته اند و از شمس
عنایت ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته اند بلی
جعل از روایح قدس ازل محروم است و خفاش از تجلی
آفتاب جهانتاب در گریز و این مطلب در همه اعصار در حین
ظهور مظاهر حق بوده چنانچه عیسی میفرماید لابد لکم بان تولدوا
مرة اخری و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء
والروح لا یقدر ان یدخل ملکوت الله المولود من الجسد جسد
هو والمولود من الروح هو روح که ترجمه آن اینست نفسی که
زنده نشده است از نار معرفت الهی و روح قدسی عیسوی
قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هرچه از جسد
ظاهر شده و تولد یافت پس اوست جسد و متولد شده از روح
که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه معنی آنکه هر عبادیکه
از روح و نفخه مظاهر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند
برانها حکم حیات و بعث و ورود در جنت محبت الهیه

میشود من دون آن حکم نیران که موت و غفلت و ورود
در نار کفر و غضب الهی است میشود و در جمیع کتب و الواح
و صحایف مردمی که از جامهای لطیف معارف نچشیده اند
و بفیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده
رانها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه
از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها و در مقام دیگر در
انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش
وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه
خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود آنجوهر
انقطاع فرمود دع الموتی لیدفنوه الموتی یعنی واگذار
مرده ها را تا دفن کنند مرده ها و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت
حضرت امیر آمدند یکی را بیتی بود که اراده بیعان داشت
و دیگری مشتری بود و قرار بر آن داده بودند که باطلاع آن
حضرت این مبایعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد آن مظهر
امر الهی بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری میت عن

میّت حیّا محدود و بحدود اربعه حدّ الی القبر وحدّ الی
اللحد وحدّ الی الصراط وحدّ اما الی الجنّة واما الی النار
حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند
واز قبر غفلت بمحبت آنحضرت مبعوث گشته بودند البته
اطلاق موت برایشان نمیشد وهرگز در هیچ عهد وعصر
جز حیات وبعث وحشر حقیقی مقصود انبیا واولیا
نبوده ونیست اگر قدری تعقل شود در همین بیان آنحضرت
کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد وقبر وصراط وجنت
ونار چه بوده ولیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس
محجوب ودر قبر هوی مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال
معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات حقیقی حیات
قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد همه ناس
وحیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است
بصاحبان افئده منیره که از بحر ایمان شاربند واز
ثمرهٔ ایقان مرزوق واین حیات را موت از عقب نباشد

و این بقا را فنا از پی نیاید چنانچه فرموده اند المؤمن
حی فی الدارین اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد
که مشاهده میشود و موت از او اخذ مینماید و همچنین بسا آیات
دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدل است بر
همین مطلب عالی و کلمهٔ متعالی و همچنین آیهٔ مبارکه که در
حق حمزه سید الشهدا و ابوجهل نازل شد برهانی است
واضح و حجتی است لائح که میفرماید او من کان میتا فاحییناه
و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات
لیس بخارج منها و این آیه در وقتی از سماء مشیت
نازل شد که حمزه بردای مقدس ایمان مردی شده بود
و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود از مصدر الوهیت
کبری و مکمن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت در
بارهٔ حمزه شده و برخلاف در حق ابوجهل این بود که
نائرهٔ کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض
بحرکت آمد چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان

ردوکی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت
و چون این بیانات شریفه را ادراک ننمودند و بامثال
ذکرهم تمسک نجستند تا رشحی از کوثر معانی بر آنها مبذول
فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت
چنانچه الیوم می‌بینی که با وجود شمس معانی جمیع ناس
از اعالی و ادانی تمسک بحجبهای ظلمانی و مظاهر شیطانی
جسته‌اند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند
و ایشان نظر بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری
بر اسباب ظاهرهٔ ایشان نرساند و این معلوم و واضحست
که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و بر رضوان ریاحین
معنوی قدم نگذاشته با وجود این چگونه میتوانند اندر آن نکهت
عطر بمشام دیگران رسانند لم یزل شأن این عباد
این بوده و خواهد بود و لن یفوز بآثار الله الا الذینهم
اقبلوا الیه و اعرضوا عن مظاهر الشیطان کذلک اثبت
الله حکم الیوم من قلم العزة علی لوح کان خلف سرادق

العزّ مکنونًا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکّر در ظاهر و
باطن آن بفرمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدّی شده
میان عباد و معرفت یوم التّناد عارف شوی دیگر
احتیاج بسؤال نخواهی داشت انشاء الله امیدواریم که
از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود
لایزالی بی بهره راجع نشوید دیگر تا همّت و مجاهده شما
چه کند باری مقصود از این بیانات واضحه اثبات سلطنت
آن سلطان السّلاطین بود حال انصاف دهید که این
سلطنت که بیک حرف و بیان این همه تصرّف و غلبه و هیمنه
داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از
اعانت رعایا و فقرا الناس از حیثیه ظاهری مردم بحسب
ظاهر تمکین مینمایند ولیکن بقلب همه معرض و مدبرند و
این سلطنت بحرفی عالم را مسخّر نموده و حیات بخشیده و
وجود افاضه فرموده ما للتّراب و ربّ الارباب چه مقدار
ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس

سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدا ام در که او سلطنت
مینماید بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و
میشود باری اینست یکی از سلطنت باطنی که نظر باستعداد
و قابلیت ناس ذکر شد و از برای آن نقطه وجود و طلعت
محمود سلطنتهااست که ممتنع و مستور است در اظهار آن رتبه غیب
و خلق لایق ادراک آن نه فسبحان الله عما یصف العباد فی
سلطنته و تعالی عما هم یذکرون سوالی مینمایم از انجناب
که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهره و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی
باشد که همه ناس مقهور شوند و بظاهر مطیع و منقاد گردند
تا دوستان مستریح و معزز و دشمنان مخذول و منکوب
شوند پس در حق رب العزه که مسلماً سلطنت باسم او است
و جمیع بعظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت
صادق نمیاید چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض در تصرف
دشمنان اوست و جمیع بر خلاف رضای او حرکت مینمایند
و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه بآن امر فرموده

و مقتل و فاعلمند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست
دشمنان مبتلا و مقهور بودند چنانچه همه اینها اظهر من الشمس و اوضح است
پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حق و
اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه
و قدرت قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر آنجناب
سخت میشود مثل آنکه میفرماید و ان جندنا لهم الغالبون و در مقام
دیگر میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله
الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و دیگر هو الغالب فوق
کل شیء مثل آنچه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است و اگر
مقصود این باشد که این همج رعاع میگویند مفری برای
ایشان نمیماند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه و اشارات
ازلیه را نمایند زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده
که اقرب الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثل و شبهی
نداشت لولاه لم یکن مثله فی الملک با وجود این شنیدید که چه
واقع شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین حال اگر بر حسب ظاهر

تقصیر

تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا وجود او بر حسب
ظاهر صادق نیاید چه که آنحضرت که حدیثش مثل شمس لائح
و واضح است در نهایت مغلوبیت و مظلومیت در ارض
طف کأس شهادت را نوشیدند و همچنین در آیهٔ مبارکه
که میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله
الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون اگر بر ظاهر لفظی تفسیر
شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر
اطفا نمودند و سراجهای صمدانی را خاموش کردند مع
غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیهٔ شریفه که میفرماید و یأبی
الله الا ان یتم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمیع
انوار از دست مشرکین در محل امنی نیاسودند و شربت راحتی
نیاشامیدند و مظلومیت این انوار بقسمی بود که هر نفسی بر آن
جواهر وجود وارد میاورد آنچه را اراده مینمود چنانچه
همه را احصا و ادراک نمودند مع ذلک چگونه این مردم
از عهدهٔ معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عز

صمدانی برمیاید باری مقصود نه چنانست که ادراک
نموده‌اند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه معانی دیگر
و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه بر نجاست دم
آنحضرت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه آن
دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس
فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفا بذره از آن مرزوق
شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن
تراب مقدس را بیقین کامل و معرفت ثابته را انچه در بیت
نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و اینها است تأثیرات
آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم البته
خواهند گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین
خدا بالمره خارج گشته و همچنین ملاحظه نما با اینکه بنهایت
ذلت آنحضرت شهید شد و احدی نبود که آنحضرت را در
ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
چگونه از اطراف و اکناف بلاد چه قدر از مردم که شد رحال

مینمایند برای حضور در ان ارض که سر بر ان آسمان
بمالند انیست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت ربانی
و چه تصور نمائی که این امور بعد از شهادت آنحضرت
واقعشده و چه ثمری برای آنحضرت مترتب است زیراکه
آنحضرت همیشه حی است بحیات الهی و در رفرف امتناع
قرب و سدره ارتفاع وصل ساکن و این جواهر وجود
در مقام انفاق کل قائمند یعنی جان و مال و نفس
و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و مینمایند
و هیچ رتبه نزد شان احب از اینمقام نیست عاشقان
جز رضای معشوق مطلبی ندارند و جز لقای محبوب
منظوری نجویند دیگر اگر بخواهم رشحی از اسرار شهادت
و ثمرهای انرا ذکر نمایم البته این الواح کفایت نکند و
باتمام نرساند انشاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد
و شجره وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا باسرار حکمت
ربانی پی بریم و بعنایت او از عرفان کل شیء بی نیاز گردیم

تا حال نفسی مشهود نگشت که باین مقام فائز آید مگر معدودی
قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید
و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود کذلک نذکر لکم من
بدایع امر الله و نلقی علیکم من نغمات الفردوس لعلکم بمواقع
العلم تصلون و من ثمرات العلم ترزقون پس یقین بدان
و انست که این شموس عظمت اگرچه بر نقطه تراب جالس باشند
بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر
رفرف غنا طائرند و در حینیکه در دست دشمنان مبتلا باشند
بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلت ظاهره بر عرش
عزت حقیقی جالس و متکی و در نهایت عجز ظاهری بر کرسی
سلطنت و اقتدار قائم اینست که عیسی بن مریم روزی بر کرسی
جالس شدند و بنغمات روح القدس بیانی فرمودند که مضمون
آن اینست ایمردم غذای من از گیاه ارض است که با آن
سد جوع مینمایم و فراشم سطح زمین است و سراج
من در شبها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای من است

وکیست از من غنی تر بر روی زمین قسم بخدا که صد هزار غنا
طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب
این ذلت اگر رشحی از بحر همخانی فائز شوی از عالم ملک
و هستی درگذری و چون طیر نار در حول سراج بهاج جانبازی
و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی
از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود آنجمال
لایزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده آن
فقیر از بیان طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم که بفلسی محتاجم
آنحضرت فرمود آیا محبت ما را نداری عرض نمود بلی یا ابن
رسول الله فرمود آیا بهزار دینار این را مبادله مینمائی
عرض نمود که بجمیع دنیا و آنچه در آن هست ندهم حضرت
فرمودند آیا نفسیکه چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم
ندهد چگونه فقیر است و این فقر و غنا و ذلت و عزت و
سلطنت و قدرت و مادون آن که نزد این همج رعاع معتبر است
در آنساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس

انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی پس مقصود از غنا غنای از
ماسوی است و از فقر فقر بالله و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را
یهود احاطه نمودند و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید
برآنکه ادعای مسیحی و پیغمبری نموده تا حکم بر کفر آنحضرت
نمایند و حد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آن خورشید
سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر
بود حاضر نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور بهم رساندند و جمع
کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیت آنحضرت مجتمع شدند
و هرچه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند
حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه
ملعونی برخاست و آمد در مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت
که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب
کتاب و منم مخرب یوم سبت آنحضرت رأس مبارک را
بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد جلس
عن یمین القدرة و القوة یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس

بر همین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر
هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود دیگر قدرت
باطنیه که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را
دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آنحضرت چه وارد
آمد و چگونه با او سلوک نمودند بالاخره چنان در صدد
ایذا و قتل آنحضرت افتادند که بفلک چهارم فرار نمود و
همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آنحضرت
بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر
افتاده چون آنحضرت را دید بفراست شناخت آنحضرت را
و استغاثه نمود و آنحضرت فرمودند قم عن سریرک فانک
مغفورة خطایاک جمعی یهود که در آنمکان حضور داشتند
اعتراض نمودند که هل یمکن لاحد ان یغفر الخطایا الا الله فالتفت
الیهم المسیح و قال ایما اسهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام
اقول له مغفورة خطایاک لتعلموا بان لابن الانسان سلطانا
علی الارض لمغفرة الخطایا که ترجمهٔ آن بفارسی اینست چون

انحضرت بان عاجز مسکین فرمودند که برخیز بدرستیکه معاصی
تو امرزیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که ایا جز پروردگار
غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست انحضرت ملتفت
بایشان شده فرمودند که ایا کدام اسهل است نزد شما از اینکه
بگوییم باین عاجز فالج برخیز و برو یا انکه بگوییم امرزیده است
گناهان تو تا انکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانی است
در ارض برای امرزش ذنوب مذنبان این است سلطنت
حقیقی و اقتدار اولیای الهی همه این تفاصیل که مکرر ذکر
میشود از همه مقام و همه جا مقصود اینست که بر تلویحات کلمات
اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم بلغزد
و قلب مضطرب نشود و بقدم یقین در صراط حق الیقین قدم
گذاریم که تحت نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیانرا
ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
و امثال ان که در اخبار و ایات ذکر یافته و دیگر انکه بر انحضرات
محقق و معلوم بوده انچه را که یهود و نصاری بان تمسک

جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض مینمودند بعینه در این زمان
اصحاب فرقان بهمان تشبث نموده و بر نقطهٔ بیان روح
من فی ملکوت الامر فداه اعتراض مینمایند این بیخردان را
مشاهده فرما که حرف یهود را الیوم میگویند و شاعر
نیستند فنعم ما نزل من قبل فی شانهم ذرهم فی خوضهم یلعبون
ولعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون چون غیب ازلی و ساذج
هویه شمس محمدیه را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جملهٔ
اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث
نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج
ملت و مذهب او نماید تا شریعهٔ شریعت مذکوره در تورات
همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی
بعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود
ید الله مغلوله غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
ترجمهٔ آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده
بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بانچه افترا

بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است
ید الله فوق ایدیهم اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر
مختلف ذکر نموده اند ولیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید
نه چنین است یهود خیال نموده اند که سلطان حقیقی طلعت موسی را
خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول
و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی
ملتفت اینقول بیمعنی شوید که چه قدر از شریعه علم و دانش
دور است والیوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند
و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و
بر یهود من حیث لایشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشده اند
و ادراک ننموده اند بانکه خود سرّاً و جهراً میگویند آنچه را که یهود
بان معتقدند چنانچه شنیده اید که میگویند جمیع ظهورات
منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته و دیگر از مشارق
قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی
ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیکلی مشهود نیاید اینست

ادراک این هیچ رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه که هیچ عقلی وادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همت گماشته اند که نار سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از انکه زجاج قدرت سراج احدیت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و همین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند لاجل انکه منتهی فیض الهی برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کل بان وعده داده شده اند و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچیک از این عباد بان مرزوق نشدند و باین شرافت کبری مشرف نگشتند و با انکه چه قدر از ایات منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک انکار نموده اند و بهوای خود تفسیر کرده اند چنانچه میفرماید و الذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی و اولئک

۷ جزء

لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید الذین یظنون انهم
ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون و در مقام دیگر قال
الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
و در مقامی دیگر فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
و در مقامی دیگر یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم
توقنون جمیع این آیات مدله بر لقا را که حکمی محکمتر از آن
در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده اند و از این رتبه
بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته اند و
بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لقا تجلی الله است در قیامة
و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیا
موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیا محل و مظهر
تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در
مرایای موجودات موجود و لایح است بلکه اگر انسان از بصر
معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه مینماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی
پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را

ملاحظه نمائید که چگونه از ظهور و بروز آن نور معنوی و
ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرمائید که در همهٔ اشیاء
مفتوح گشته برای ورود طالبین در مدائن معرفت و حکمت
و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت و در هر حدیقه
عروس معانی ملاحظه اید که در غرفهای کلمات در نهایت
تزیین و تلطیف جالسند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی
مدل و مشعر است و ان من شیء الا یسبح بحمده شاهدیست
ناطق و کل شیء احصیناه کتاباً گواهی است صادق حال
اگر مقصود از لقاء الله لقاء این تجلیات باشد پس جمیع
ناس بلقاء طلعت لایزال آن سلطان بی‌مثال مشرفند
دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند مقصود تجلی خاص است
انهم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلاً چنانچه جمعی از
صوفیه همین مقام را تعبیر بفیض اقدس نموده اند بر فرض
تصدیق این رتبه صدق لقا برای نفسی در این مقام صادق
نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات متحقق است و

احدی بان فائز نشود و السّبیل مسدود و الطّلب مردود
افئده مقرّبین بانمقام طیران ننماید تا چه رسد بعقول محدوده
محتجبین و اگر گویند تجلّی ثانی است که تعبیر بفیض مقدّس شده
این مسلّم در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیّه و بروز
بدعیّه و این مقام مختصّ بانبیاء و اولیای اوست چه که
اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه جمیع
بر این مطلب مقرّ و معترفند و ایشانند محالّ و مظاهر جمیع
صفات ازلیّه و اسماء الهیّه و ایشانند مرایائیکه تمام حکایت
مینمایند و جمیع آنچه بایشان راجعست فی الحقیقه بحضرت
ظاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول باو حاصل نمیشود
مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت
پس از لقاء این انوار مقدّسه لقاء الله حاصل میشود و از علمشان
علم الله و از وجهشان وجه الله و از اوّلیّت و آخریّت و
ظاهریّت و باطنیّت این جواهر مجرّده ثابت میشود از برای
آن شمس حقیقت بانّه هو الاوّل و الآخر و الظّاهر و الباطن

و همچنین سایر اسماء عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی
که باین انوار مضیئه ممتنعه و شموس مشرقه لائحه در هر ظهور
موفق و فائز شد او بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات
ابدیه باقیه وارد و این لقا میسر نشود برای احدی الا
در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود و اینست معنی
قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت
داده شده اند بآن یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از
این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظم‌تر تصور میشود که انسان
چنین روزی را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که
بمثابه ابر نیسان از قبل رحمن در جریان است خود را محروم
نماید و بعد از آنکه بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این
یوم و امری اعظم از این امر نه چگونه میشود که انسان بحرف
متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد و بعد از
همه این دلائل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ
عارفی را مفری نه آیا روایت مشهوره را نشنیده اند که

میفرماید اذا قام القائم قامت القیمة و همچنین ائمهٔ هدی
و انوار لاتطفی هل ینظرون الّا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام را
که مسلّماً از امورات محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم
و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر معنی قیامت را
ادراک نما و گوش را از حرفهای این همج مردوده پاک فرما
اگر قدری بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت میدهی که
یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت
متصوّر نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد
هزار سنه بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که مقدّس است
عمل این یوم از جزای محدود و این همج رعاع چون
معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض
او بالمرّه محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات آن
وصول و معرفت این مقام است مع ذلک همه مشغول
بعلوم ظاهره شده اند چنانچه آنی منفک نیستند و از
جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند گویا نمی از یمّ علم الهی

نوشیده نه و بقطره از سحاب فیض رحمانی فائز نگشته حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقا و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او میشود اگرچه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریه را اخذ نموده باشد و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حق او نمیشود و لکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و باین شرافت کبری فائز شود البته او از علمای ربانی محسوب زیرا انجا است قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته و این رتبه هم از علایم ظهور است چنانچه میفرماید یجعل اعلیکم اسفلکم و اسفلکم اعلیکم و همچنین در فرقان میفرماید و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار از علما نظر باعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از جهال نظر باقبال باعلی افق علم ارتقا جستند و اسمشان

در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته از لک یمحو الله ما یشاء
ویثبت وعنده ام الکتاب اینست که گفته اند طلب الدلیل
عند حصول المدلول قبیح والاشتغال بالعلم بعد الوصول
الی المعلوم مذموم قل یا اهل الارض هذا فتی نادی
یرکض فی بریة الروح ویبشرکم بسراج الله ویذکرکم بالامر
الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجبات
النور بالستر مشهودا ای دوست من اگر قدری در سموات معانی
فرقان طیران نمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط
گشته تفرج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آنجناب
مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که ایام
این عباد را ممنوع مینماید از ورود در شاطی بحر ازلی بعینها
ظهور نقطه فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار
بآن شمس و اذعان بآن و همچنین بر اسرار رجعت وبعثت
مطلع شوی و باعلی غرف یقین و اطمینان مقر یابی از جمله آنکه
روزی جمعی از مجاهدان آنجمال بمثال و محرومان از کعبه

لایزال ازروی استهزا عرض نمودند ان الله عهد الینا
الا نومن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار مضمون
ان اینست که پروردکار عهد کرده است باکه ایمان نیاوریم
برسولی مکرانکه معجزه هابیل وقابیل راظاهر فرماید یعنی قربانی
کند واتشی از اسمان بیاید وانرا بسوزاند چنانچه در حکایت
هابیل شنیده اند ودر کتب مذکور است انحضرت در جواب
فرمودند قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتم فلم
قتلتموهم ان کنتم صادقین ترجمه ان اینست که انحضرت
فرمودند امد بسوی شما پیش از من رسولهای پروردکار با
بینات ظاهرات وبانچه شما مطلبید پس چرا کشتید ان رسل
پروردکار را اکر هستید راست کویان حال انصاف بدهید
برحسب ظاهر ان عباد که در عصر وعهد انحضرت بوده اند
کجا در عهد ادم یا انبیای دیکر بودند که چند هزار سال
فاصله بود از عهد ادم تا انزمان مع ذلک چرا ان جوهر
صدق نسبت قتل هابیل ویا انبیای دیکر را بعباد زمان

خود فرمودند چاره نداری یا اینکه نعوذ بالله نسبت
کذب و یا کلام لغو بآنحضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیا همان اشقیا
بودند که در هر عصری با نبیین و مرسلین معارضه مینمودند
تا آنکه بالآخره همه را شهید نمودند درست در این بیان
تفکر فرما تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمن بوزد و جان را
از بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند این بود که مردم
غافل چون معانی این بیانات بالغه کامله را ادراک نمینمودند
وجواب را بگمان خود مطابق سؤال نمییافتند لهذا نسبت
عدم علم و جنون بآن جواهر علم و عقل میدادند و
همچنین در آیه دیگر میفرمایند تعرضاً باهل زمان وکانوا
من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا
کفروا به فلعنة الله علی الکافرین میفرمایند بودند این گروه
که با کفار مجاهده و قتال مینمودند در راه خدا و طلب
فتح مینمودند برای نصرت امر الله پس چون آمد ایشان را
آنکسیکه شناخته بودند کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافران

حال ملاحظه فرمایید که از آیه چنین مستفاد میشود که مردم زمان
انحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای
ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه مینمودند
و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان انحضرت
بودند و دیگر آنکه انکسیرا که از قبل میشناخته بودند موسی بود و صاحب
تورات و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک چرا انحضرت
میفرمایند چون آمد بسوی ایشان آنکسیکه او را اشناخته بودند
که عیسی باشد یا موسی باو کافر شدند و حال آنکه انحضرت
نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمد باشد و از مدینه
دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند مع ذلک
چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میگردد حال حکم
رجوع را ادراک فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده
و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه میفرمایید
اگر میفرمایید که انحضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه
از آیه مستفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت

اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم حجت
عباد قبل واضح و لائح است و اگر انکار کنند برخلاف
حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم
حکم رجع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر هویه ادراک نما
تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد صافیه منیره بعین
راس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را
باب رحمت علم رحمانی پاک و منزه نمائی که شاید بقوت
یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی سبیل صبح هدایت را
از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم آن
جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه
بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیار عرش
باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردند و جمیع بر امر
مبرم ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم نفس و یکذات را
دارند چه جمیع از کاس محبت الهی شاربند و از اثمار
شجره توحید مرزوق و این مظاهر حق را دو مقام مقرر است

یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را
بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه
میفرماید لانفرق بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم را بتوحید
الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت
میدهند و کل بخلع نبوت فائزند و برداء مکرمت مفتخر اینست
که نقطهٔ فرقان میفرماید اما النبیون فانا و همچنین میفرماید منم
آدم اول و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت
علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید
آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیه و مخازن
لئالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع
حکم و مطالع امرند و امر مقدس از حجبات کثرت و عوارض
تعدد است اینست که میفرماید و ما امرنا الّا واحد و چون
امر واحد شد البته مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه
دین و سراج های یقین فرمودند اولنا محمد و آخرنا
محمد و اوسطنا محمد باری معلوم و محقق آنجناب بوده

که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر
شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان
ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر
یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتحاد آن جواهر
وجود و شموس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر
قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیا هستم صادق است و
همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل
و چون رجوع انبیا موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت
شد رجوع اولیا هم ثابت و محقق است و این رجوع اظهر از آنست
که بدلیل و برهان محتاج شود مثلا ملاحظه فرمائید از جمله انبیا
نوح بود که چون مبعوث بنبوت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود
هر نفسی که باو مؤمن و بامر او مذعن شد او فی الحقیقة بحیات
جدیده مشرف شد و در حق او صادق میآمد حیات
بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بخدا و
اذعان بمظهر نفس او کل علایق را باموال و اسبا

متعلقه بدنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال
ذلک داشته بقسمیکه اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ
زخارف و اسباب تعیش داشته و همت در تحصیل
اشیای فانیه گماشته و از این مراتب گذشته قبل از ورود
در لجهٔ ایمان بحدودات آبا و اجداد و اتباع اداب
و شرایع ایشان چنان راسخ و محکم بوده که اگر حکم بقتل او میشد
شاید رضا میداد و راضی بتغییر حرفی از امور تقلیدیه
که درمیان قوم بود نمیشد چنانچه همه قوم ندا را انا وجدنا
آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون برآوردند و
همین گروه با همه این حجبات محدوده و حدودات مذکوره
بمجرد اینکه صهبای ایمان را از کاس ایقان از ایادی
مظاهر سبحان مینوشیدند بالمره تقلیب میشدند بقسمیکه از زن
و فرزند و اموال و اثقال و جان و ایمان بلکه از کل ماسوی
میگذشتند و بقسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق
صمدانی ایشانرا اخذ مینمود که دنیا را و آنچه در آن

هست هرگاهی ندانسته اید حکم خلق جدید و رجوع در اینها
نمیشود و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بعنایات
بدیع جدید الهی جان خود را بصد هزار حیله و تدبیر از هوا و
هلاکت حفظ مینمودند بقسمیکه از خاری احتراز میجستند و از
روباهی فی المثل فرار مینمودند و بعد از شرف فوز اکبر
و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق مینمودند
بلکه نفوس مقدسشان از قفس تن بیزار و یکنفر از این جنود در
مقابل گروهی مقاتله مینمود مع ذلک چگونه میشود که اگر این
نفوس همان نفوس قبل باشند اینگونه امورات که مخالف عادات
بشریه و منافی هوای جسمانیه است از ایشان ظاهر شود باری
این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است
بقسمی آثار و افعال که هیچ جه شباهت با آثار و افعال قبل
ندارد و از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود آید چنانچه
اضطراب ایشان باطمینان تبدیل میشد و ظن بیقین تغییر مییافت و
خوف بجرئت مبادله میگشت اینست شأن اکسیر الهی که در یکحین

عباد در تقلیب صفر باید مثلا در مادهٔ نحاسی ملاحظه فرمائید که
اگر در معدن خود از غلبهٔ یبوست محفوظ ماند در مدّت هفتاد
سنه بمقام ذهبی میرسد اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند
که بواسطهٔ غلبهٔ یبوست مریض شده و بمقام خود نرسیده باری
در هر حال اکسیر کامل مادهٔ نحاسی را در آنی بمقام ذهبی میرساند
و منازل هفتاد ساله را بآنی طی نماید آیا آن ذهب را
بعد میتوان گفت که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده
و حال آنکه محک در میان است و صفات ذهبی را از نحاسی
معیّن و واضح مینماید همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی
در آنی عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند
و بقدمی از مکان امکان بلامکان الهی واصل شوند جهدی
باید تا باین اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب جهل را
بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی
فائز گرداند و بعید صحرای ظنّ را بچشمهٔ قرب و یقین
دلالت کند و هیاکل فانیه را برضوان باقی مشرف فرماید

حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی صادق میاید در حق این
عباد هم حکم عباد قبل از فوز بایمان صادق و محقق است
ای برادر از این بیانات شافیه کافیه وافیه اسرار خلق
جدید و رجوع بعث بی حجاب و نقاب ظاهر و هویداست
انشاء الله بتأییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان
دور کنی و بخلع جدیده باقیه مفتخر گردی اینست که در هر
ظهور بعد انفسیکه سبقت یافتند بایمان از کل من علی
الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند
و باعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتقاء جستند
حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز شده اند
بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً
و امراً زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه
ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض
باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق
گل بر او میشود دیگر در اینمقام نظر بحدودات شاخه و

وحیث آن نیست بلکه نظر برائحه و عطری است که در هر دو ظاهر است
پس نظر را از حدود ذات ظاهره طاهر و منزه کن تا همه را بیک
اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار
رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری
تفکر در اصحاب عهد نقطهٔ فرقان نما که چگونه از جمیع جهات
بشریه و مشتهیات نفسیه بنفحات قدسیه آنحضرت پاک و
مقدس و منقطع گشتند و قبل از همهٔ اهل ارض بشرف لقا که عین
لقاء الله بود فائز شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند
چنانچه شنیده اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه
جان نثار مینمودند و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را
بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطهٔ بیان رجعت شده چنانچه
ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود رب
الارباب علم انقطاع بر رفرف امتناع برافراشتند باری
این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجره
روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کل

ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء من خلقه انشاء الله از
ارض نفی احتسر از جوهم و بحر اثبات در آئیم تا عوالم جمع
و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را ببصریکه
مقدس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و با علی
افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم پس از
این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید
و قیام نماید بر امریکه قیام نمود بر آن طلعت اول لا اول هر آینه
صدق طلعت اول بر طلعت آخر میشود زیرا که طلعت آخر
لا آخر قیام نمود بهمان امر که طلعت اول لا اول بر آن
قیام نمود این است که نقطه بیان روح ما سواه فداه شموس
احدیه را بشمس مثال زده اند که اگر از اول لا اول الی
آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال
اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است
و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضا صحیح است و همچنین
از این بیان صادق میاید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس

زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام مینماید بعینه همان است
که جمال بدء بر آن قیام فرموده و اینمطلب با اینکه چقدر
واضحست نزد شاربان صهبای علم و ایقان مع ذلک
چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ باینمطلب بذکر
خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع
شده اند با اینکه خود آنحضرت فرمود اما النبیون فانا
و همچنین فرمودند منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر
شد مع ذلک تفکر نمینمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی
صادق میآید بانیکه فرمودند منم آدم اول همین قسم صادق
میآید که بفرمایند منم آدم آخر و همچنانکه بدء انبیا را
که آدم باشد بخود نسبت دادند همین قسم ختم انبیا هم بآن جمال
الهی نسبت داده میشود و این بسی واضحست که بعد از آنکه
بدء النبیین بر آنحضرت صادق است همان قسم ختم النبیین
صادق آید و باینمطلب جمیع اهل ارض در اینظهور ممتحن شده اند
چنانچه اکثری بهمین قول تمسک جسته از صاحب قول معرض

شده اند و نفهمیده اند مقصود از اولیت و اخریت حق جل ذکره
چه ادراک نموده اند اگر مقصود از اولیت و اخریت اولیت
و اخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی باخر نرسیده پس
چگونه اخریت بر ان ذات احدیت صادق میاید بلکه در
این رتبه اولیت نفس اخریت و اخریت نفس اولیت است
باری همان قسمیکه در اول لا اول صدق اخریت بر ان
مربی غیب و شهود میاید همان قسم هم بر مظاهر او صادق
میاید و در حینیکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم
اخریت صادق و در حینیکه بر سریر بدئیت جالسند همان
حین بر عرش ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده
مینمایند که مظهر اولیت و اخریت و ظاهریت و باطنیت و
بدئیت و ختمیت این ذوات مقدسه و ارواح مجرده و انفس
الهیه هستند و اگر در هوای قدس کان الله و لم یکن معه
من شیء طایر شوی جمیع اسما را در ان ساحت معدوم و صرف
مفقود بینی و دیگر هیچ باین حجبات و اشارات

و کلمات محتجب نشوی چه لطیف و بلند است انبیا هم که
جبرئیل بیدلیل سبیل بجزید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران
نتوانند حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده کشف
سبحات الجلال من غیر اشارة و از جمله سبحات محتجبه علمای
عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعدم ادراک اشتغال
و حب ریاست ظاهره تسلیم امر الله ننمایند بلکه گوش
نمیدهند تا نغمه الهی را بشنوند بل یجعلون اصابعهم فی اذانهم
و عباد هم چون ایشانرا من دون الله ولی خود اخذ
نموده اند و منتظر رد و قبول آن خشبهای مسنده هستند زیرا
از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند
میانه حق و باطل با آنکه همه انبیا و اصفیا و اولیا من
عند الله امر فرمودند که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه
نمایند مع ذلک متنبه بنصح انبیا نگشته تابع علمای خود
بوده و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری
از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا المرسلین

جواب گویند که این همه علما و فضلا با این ریاست ظاهره
و البسه مقطعه لطیفه نفهمیده اند و حق را از باطل ادراک
ننموده اند و تو و امثال تو ادراک نموده اند و نهایت تعجب
مینمایند از چنین قولی با اینکه امم سلف اکثر و اعظم و اکبر
و اکثر کثرت و لباس علم سبب و علت علم و صدق باشد
البته امم سابقه اولی و استحقند و با آنکه این فقره هم معلوم
و واضحست که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیه علمای عصر
مردم را از سبیل حق منع مینمودند چنانچه در جمیع کتب و
صحف سماوی مذکور و مسطور است و احدی از انبیا
مبعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار و رد و سب علما
گشت قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد کانوا
یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل
ضلال است والله کشف آن اعظم امور است و خرقش
اکبر اعمال وفقنا الله و ایاکم یا معشر الروح لعلکم بذلک فی
زمن المستغاث توفقون و من لقاء الله فی ایامه لا

محتجبون و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات
مجللات است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج
رعاع و جمیع باین حجبات محدوده و سبحات مجلله
عظیمه محتجب مانده اند آیا نغمه طیر هویه را نشنیده اند که
میفرماید الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبدالله
خاتم النبیین بودند حال ملاحظه فرما که چه قدر از
اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار
جواهر علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی
که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و
فضای قضای او اعظم از آن است که به بیان تحدید شود
و یا طیر افئده از آن طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از آن است
که با دراک نفسی منتهی شود و خلق او از اول لا اول بوده
و اخری را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایة لا
نهایة خواهند بود و ابتدائی او را ندیده حال در همین
بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات

صدق مینماید و همچنین نغمهٔ جمال ازلی حسین بن علی را درک
نما که بسلمان میفرماید که مضمون آن اینست بودم با الف
آدم که فاصله هر آدم با آدم بعد همچنین الف سنه بوده
با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر میفرماید
تا آنکه میفرماید الف مرة جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر
و کوچکتر از همه مثل غزوهٔ خیبر بود که پدرم با کفار محاربه
و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجع و لا اولیت و لا
آخریت صنع همه را از این دو روایت ادراک فرما
بار می ای حبیب من مقدس است نغمهٔ لاهوت که باسما
و عقول ناسوت محدوده شود و نظر وجود کجا تواند بعرصهٔ قدسیه
قدم گذارد اگرچه نفوس ضعیفه از عدم ادراک این
بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث را
نفی کنند بلی لا یعرف ذلک الا اولوا الالباب قل
هو الختم الذی لیس له ختم فی الابداع و لا بدء له فی
الاختراع اذا یا طاء الارض فی ظهورات البدء تجلیات

الختم

انتم تشهدون بسیار تعجب است که این قوم در بعضی از
مراتب که مطابق میل و هوای ایشانست متمسک بآیه منزله
در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که
مغایر هوای ایشانست بالمره اعراض مینمایند قل
اتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض ما لکم کیف تحکمون
ما لا تشعرون مثل آنکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از
ذکر خاتمیت فی قوله تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین
جمیع ناس را بلقای خود وعده فرموده چنانچه آیات
مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است و
بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است
که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان
ذکر نیافته فهنیئاً لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس
کما انتم تشهدون و مع ذلک بحکم اول از امر ثانی
معرض گشته اند با آنکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است
در کتاب و قیامت هم بدلائل واضحه ثابت و محقق شد

که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقا
لقای جمال اوست در هیکل ظهور او و اذ انه لاتدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات
واضحه من حیث لایشعر بذکر ختم متمسک جسته‌اند و از موجد
ختم و بدء در یوم لقای او بالمره محتجب مانده‌اند و لو
یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من
دابة و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی و از همه اینها گذشت
چشم پوشیده اگر این قوم بقطره از چشمه لطیف یفعل ما
یشاء و یحکم ما یرید میاشامیدند هیچ آنگونه اعتراضات
غیر مرضیه بر محل امر نمینمودند امر و قول و فعل در قبضه
قدرت اوست کل شیء فی قبضة قدرته اسیر و ان
ذلک علیه سهل یسیر فعالست آنچه را اراده نماید و حاکمست
آنچه میل فرماید من قال لم و بم فقد کفر و اگر این عباد
قدری بشعور بیایند از آنچه مرتکب شده‌اند هلاک میشوند
و بدستهای خود خود را بنار که مقر و مرجع ایشان است

راجع مینمایند آیا نشنیده اند که میفرماید لا یسئل عمّا
یفعل و با این بیانات چگونه میتوان جسارت نمود و
بزخارف قول مشغول شد سبحان الله جهل و نادانی
عباد بمقامی و حدّی رسیده که بعلم و اراده خود مقبل شده
از علم و اراده حق جلّ و عزّ معرض گشته اند حال انصاف
دهید اگر این عباد موقن باینکلمات دریه و اشارات قدسیه
شوند و حق را بفعل ما یشاء بدانند دیگر چگونه باین مزخرفات
تشبث مینمایند و تمسک میجویند بلکه آنچه بفرماید بجان اقرار
نمایند و مذعن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره و
حکمتهای قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع این
عباد را معدوم نموده و لکن یؤخر ذلک الی میقات
یوم معلوم باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور
نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح
تلاوت فرقان نموده اند و هنوز بحرفی از مقصود
فائز نشده اند و خود قرائت میکنند بعضی آیات را که صریح

بر مطالب قدسیه و مظاهر عز صمدیه است مع ذلک
هیچ ادراک ننموده اند و اینقدر را ادراک نشده
که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری
ادراک معانی آن و بلوغ معارج اسرار آن بوده و الّا تلاوت
بی معرفت را البته فائده کلی نباشد چنانچه شخصی در یومی
نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و
حشر و نشر و حساب بیان اند و اصرار مینمود که حساب خلایق
در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته بعد قدری
از صور علمیه و شئونات حکمیه بقدر ادراک و فهم سائل
القا شد و بعد ذکر شد که اینقدر مگر تلاوت فرقان ننموده
و آیه مبارکه را که میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا
جان را ندیده اید و ملتفت نشده اید که معنی سؤال
چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سؤال بلسان و بیان
نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدل بر آنست و بعد میفرماید
یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام

اینست که از وجه حساب خلایق کشیده میشود و کفر و ایمان
و عصیان جمیع ظاهر میگردد چنانچه الیوم مشهود است
که بسیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضحند
و اگر این عباد خالصاً لله و طلباً لرضائه در آیات کتاب
ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که میطلبند البتّه ادراک فرمایند
بقسمیکه جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلّی و جزئی در
آیات او ظاهر و مکشوف ادراک نمایند حتی خروج
مظاهر اسماء و صفات از اوطان و اعراض و اعجاز
ملّت و دولت را و سکون و استقرار مظهر کلیّه در ارض
معلوم مخصوص و لکن لا یعرف ذلک الّا اولو الالباب
اختم القول بما نزّل علی محمّد من قبل لیکون ختامه المسک
الّذی یهدی النّاس الی رضوان قدس منیر قال و
قوله الحقّ والله یدعوا الی دار السّلام و یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم لهم دار السّلام عند ربّهم و هو ولیّهم بما
کانوا یعملون لیسبق هذا الفضل علی العالم و الحمد لله

رب العالمین بیان را در هر مطلب تکرار نمودیم که شاید هر
نفسی از اعالی و ادانی از این بیانات بقدر و اندازهٔ خود
قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز
باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کل اناس
مشربهم قسم بخدا که این حمامهٔ ترابی را غیر این نغمات لحنها
و جز این بیانات رموزها که هر نکته از آن مقدس است از
آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت
قرار گیرد و کی عروسهای معانی بی حجاب از قصر روحانی
قدم ظهور بعرصهٔ قدم گذارند و ما من امر الا بعد اذنه
و ما من قدرة الا بحوله و قوته و ما من اله الا هو له الخلق
والامر و کل بامره یعملون و من اسرار الروح یتکلمون
از قبل دو مقام از برای شموس مشرقه از مشارق الهیه
بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبهٔ تفرید چنانچه
از قبل ذکر شد لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر مقام
تفصیل و عالم خلق و رتبهٔ حدودات بشریه است

در اینمقام هر کدام را هیکلی معیّن و امری مقرّر و ظهوری مقدّر و حدودی
مخصوص است چنانچه هر کدام باسمی موسوم و بوصفی موصوف
و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرمایند تلک
الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض منهم من کلّم الله و رفع بعضهم
درجات و آتینا عیسی بن مریم البیّنات و ایّدناه بروح
القدس نظر باختلاف این مراتب و مقامات است
که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی
ظاهر میشود و الّا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل
الهیّه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس
اطّلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات
مختلفهٔ آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل میشوند
باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات
کلمات از اختلافات مقامات است اینست که در
مقام توحید و علوّ تجرید اطلاق ربوبیّت و الوهیّت
و احدیّت صرفه و هویّه بحته بر آنجواهر وجود شده و میشود

زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و برکرسی بطون
الله واقف یعنی ظهور الله بظهور شان ظاهر و جمال الله
از جمالشان باهر چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاکل احدیه
ظاهر شده و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید
اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر
بحت و فنای بات از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید
انی عبد الله و ما انا الا بشر مثلکم و از این بیانات محققه متقنه
ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی تا در دین
الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و اصفیاء
متزلزل نشوی و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انی
انا الله حق است و ریبی در آن نیست چنانچه مکرر اثبات
شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله
و صفة الله در ارض ظاهر است اینست که میفرماید و ما رمیت
اذ رمیت و لکن الله رمی و همچنین ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله و اگر نغمه انی رسول الله برارند این نیز

صحیح است شکی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا
احد من رجالکم ولکن رسول الله و در این مقام همه مرسلند نزد
آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم
النبیین برارند آنهم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی
نه زیرا که جمیع حکم یکذات و یک نفس و یکروح و یک جسد
و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و
آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی
و ساذج السواذج ازلیند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله
این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتهی رتبه عبودیت
ظاهر شده اند احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیت
در امکان ظاهر شود اینست که از آن جواهر وجود در مقام
استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی
سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد اگر درست
ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده
نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا

خود را عبد و هم صرف دانسته اند و ذکر خود را در اثنای حق
شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و
وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر
غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول
گردد و یا چشم بغیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه
او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید در این زمان
نسمة الله وزیده و روح الله احاطه نموده قلم از حرکت
ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر بآن مقام
ذکر ربوبیت و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام
رسالت اظهار رسالت فرموده اند و همچنین در هر مقام
باقتضای آن ذکری فرموده اند و همه را نسبت بخود داده
از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیة الی عوالم ملکیه اینست
که آنچه بفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و
نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه
حق است و شبهه در آن نیست پس باید تفکر در این بیانات

که استدلال شده نمود و تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر
غیبیه و مطالع قدسیه احدیرا اضطراب و تزلزل دست
ندهد باری در کلمات شموس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک
نشد باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند
و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات قدسیه را
تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای رد
و اعتراض گذارند چنانچه الیوم علما و فقهای عصر که بر مسند
علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام گذاشته اند و ظلم را
عدل نامیده اند اگر مجعولات خاطر خود را از شمس حقیقی
سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب
مثل خود ادراک نموده اند نشنوند البته نفی علم از آن معدن
و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقع شد مثل آنکه مذکور
شد در سؤال از اهله که از سید وجود نمودند و آنحضرت
بامر الهی جواب فرمود که هی مواقیت للناس بعد از استماع
نفی علم از آن حضرت نمودند و همچنین در آیه روح که میفرماید

ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و چون این
جواب مذکور شد کل فریاد و اویلا برآوردند که چرا طلعتیه
نمیداند روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میدانند و الیوم
چون علمای عصر باسم آنحضرت مفتخرند و آبای خود را
مذعن دیده اند لهذا تقلیداً کلمش قبول دارند چنانچه اگر
انصاف باشد و الیوم در جواب امثال اینمسائل چنین جواب
بشنوند البته رد نمایند و اعتراض کنند و همان سخنهای
قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند با اینکه این جواهر وجود
مقدسند از کل این علمهای مجعوله و منزهند از جمیع شئون
کلمات محدوده و متعالیند از ادراک هر مدرکی کل این
علوم نزد آن علم کذب صرفست و جمیع اینها ادراکات
افک محض بلکه هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن
علم صمدانی ظاهر میشود علم همان است و العلم نقطة کثرها الجاهلون
دلیل بر آن و العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء مثبت
این بیان باری چون معنی علم را ادراک ننموده اند و کل

مجعوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده اسم از اعلم
گذاشته بر مسند علوم وارد آورده اند آنچه دیده اند و
شنیده اند مثلا در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضیلت
و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را
رد و سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحا
و تصریحا مشهود است و این بنده چون ذکر او را بسیار
شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه
نمایم هر چند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته
و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سوال نموده و
مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او
ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت
داده شود باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا آنکه شخصی
روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی بارشاد العوام است
در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم رائحه کبر و غرور
استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده

وجمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم
و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی
ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که ینفر با
العلم تمام المعلوم والقدرة و العزة تمام الخلق باوجو[د]
این کتاب را طلب نموده چند روز معهود و نزد بنده بو[د]
و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جائی
بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد
که قریب بیست علم او از پی شرط معرفت معراج نوشته اند
و همچو مستفاد شد که اگر شخصی این علوم را درست ادراک
نموده باشد بمعرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و از
جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را ذکر نموده
و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک
علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با این ادراک چه
اعتراضات و تمسخرها که بهیاکل علم نامتناهی الهی وارد و ورد
فنعم ما قال متهم داری کسانی را که حق کرد امین مخزن

هفتم طبق و یکنفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم
و عقول ملتفت این مزخرفات نشده با آنکه بر هر صاحب
بصیرتی واضح و هویداست که اینگونه علمها لم یزل مردود
حق بوده و هست و چگونه علومیکه مردود است نزد علمای
حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج معراج میشود با آنکه
صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه تحصیل
نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات
مقدس و منزه بوده چه خوب میگوید جمله ادراکات
بر خرهای لنگ حق سوار باد پران چون خدنگ
و اسند هر کس بخواهد سر معراج را ادراک نماید و باقطره
از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد
یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد
البته باید پاک و منزه نماید تا سر این مرد در مرآت قلب او
تجلی نماید و الیوم متغمسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلک
حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم نهی صریح نمایند

و صدور غیر شأن مجد الله منزه از این اشارات است و
مقدس از این حجبات حجاب اکبر را که میفرماید العلم حجاب
الاکبر بنار محبت یار سوختیم و خیمه دیگر بر افراختیم و باین
افتخار مینمائیم که الحمد لله سبحات جلال را بنار جمال محبوب
سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه بعلمی جز
علم او متمسکیم و نه بمعلومی جز تجلی انوار او و نیز
بسیار متعجب شدم در این بیانات ندیدم مگر آنکه میخواهد
بمردم رساند که جمیع این علوم نزد ایشان است
با وجود آنکه قسم بخدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده
و بر حرفی از اسرار حکمت ربانی اطلاع نیافته بلکه اگر
معنی علم گفته شود البته مضطرب شود و جبل وجود او منهدم
گردد با وجود این اقوال سخیفه بی معنی چه دعویهای نامستحسنه
نموده سبحان الله چه قدر متحیرم از مردمیکه باو گرویده اند
و تابع چنین شخصی گشته اند بتراب قناعت نموده و [illegible]
جسته اند و از رب الارباب معرض گشته اند و از نغمه

بلبل و جمال گل بنعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده اند
و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب فی الحقیقه
حیف است که قلم بتحریر و ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات
مصروف بآن گردد ولیکن اگر محکی یافت شود حق از باطل و
نور از ظلمت و شمس از ظل معلوم میآید از جمله علومیکه این مرد
مدعی بآن شده صنعت کیمیاست بسیار طالبم که سلطانی
و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود
و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی
هم که دعوی این گونه علوم ننموده بلکه کون این علوم و فقد آن
انرا علت علم و جهل نمیدانم با آنمرد در همین فقره قیام نمایم
تا صدق و کذب معلوم شود ولکن چه فائده از ناس
این زمان جز زخم سنان ندیده ام و غیر سم قاتل چیزی
نچشیده ام هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز
علائم جفا از تمام بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و
عرفان و ایقان او در کتابیکه ترک نشد از آن امری ذکر

شده است که میفرماید ان شجرة الزقوم طعام الاثیم و بعد
بیانات دیگر میفرماید تا اینکه منتهی میشود باین ذق انک
انت العزیز الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف
او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب
خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده اثیم فی الکتاب
و عزیز بین الانعام و کریم فی الاسم تفکر در آیه مبارکه
نموده تا معنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
درست در لوح قلب ثبت شود باوجود این جمعی معتقد او
شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده بسامری جهل تمسک
جسته اند و از شمس معانی که در سماء لایزالی الهی مشرق است
معرض گشته اند و کان لم یکن انگاشته اند باری ای برادر
من لئالی علم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه ریحان
معنوی جز از گلزار حقیقی استشمام نشود و گلهای علوم
احدیه جز از مدینه قلوب صافیه نروید و البلد الطیب
یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لایخرج الا نکدا و چون

مفهوم گشت که تعیّنات ورقاء هویّه را احدی ادراک
ننماید الّا اهلش لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است
که مشکلات مسائل الهیّه و معضلات اشارات مطالع قدسیّه را
بر صاحبان افئده منیره و حاملان اسرار احدیّه
عرضه دارد تا بتأییدات ربّانی و افاضات الهی حلّ
مسائل شوند نه بتأییدات علوم اکتسابی فاسئلوا
اهل الذّکر ان کنتم لاتعلمون ولیکن ای برادر من شخص
مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت
سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که
محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از
جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر
شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود
و جلوس محبّت محبوب ازلی است لطیف و نظیف
نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش
شبحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند بقسمیکه آثار حبّ و

و بغض در قلب نماند که مبادا آن حب او را بجهتی بدلیل
میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری
باین دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده اند
و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید
در کل حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم
تراب منقطع شود و بگسلد و برب الارباب در بندد
و نفس خود را براحدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را
از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را
شعار خود نماید و از تکلم بیفایده احتراز کند چه زبان
ناریست افسرده و کثرت بیان سمی است هلاک کننده
نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را
بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی
ماند و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم
نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید
و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ

مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین
متکبرین را نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود
و بتمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را
بنار حب و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد
و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان
دریغ ندارد در رعایت حیوان منظور نماید تا چه رسد بانسان
و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت
خلق از حق احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی پسندد
برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطئان
در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان
قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهولست
ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود
و خمر بقا چشد و بملأ اعلی بشتابد و بسا مطیع و مؤمن
که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات
نیران مقر یابد باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه

واشارات محکمه این است که سالک و طالب با مدخر
خدا را افتاده اند و غیر مقصود را سعد و هم شمرد و این شرط
از صفات عالین و تجلیه روحانین است که در شرایط
مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت و
بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق
لفظ مجاهد در بارهٔ او صادق می‌آید و چون بحکم الذین
جاهدوا فینا مؤید شد البته به بشارت لنهدینهم سبلنا
مستبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق
و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد
و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شک او
ریب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود او
احاطه نماید و از آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی
از مدینهٔ الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و
روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و غذا با
و تاییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید

مبذول دارد بقسمیکه خودرا صاحب چشم جدید و گوش
بدیع وقلب وفؤاد تازه می بیند و رجوع بآیات واضحه
آفاقیه وخفیات مستوره انفسیه مینماید و بعین الله بدیعه
در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول
بمراتب عین الیقین وحق الیقین ونور الیقین و در جمیع
اشیاء اسرار تجلی وحدانیه و آثار ظهور صمدانیه ملاحظه
کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی وطالب معارج
تقی باینمقام بلند اعلی واصل گردد رائحه حق را از فرسنگهای
بعیده استنشاق نماید وصبح نورانی هدایت را از مشرق
کل شیئ ادراک کند و هر ذره و هر شیئ اورا دلالت
بر محبوب ومطلوب نماید وچنان ممیز شود که حق را از باطل
چون شمس از ظل فرق گذارد ومثلا اگر نسیم حق از مشرق
ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البته استشمام
کند وهمچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه واعمال
منیعه وافعال لمیعه از افعال واعمال وآثار ماسوی

امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را
از خریف و حرارت را از برودت و دماغ جان چون
از زکام کون و امکان پاک شد البته رائحه جانان را از
منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت
منّان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن
شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار
ورقهٔ شجرهٔ آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه
تسبیح و تقدیس رب الارباب بگوش ظاهر و باطن شنود
و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید چه ذکر
نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که بامر
سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدّر شده بی آب
رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبة الله بیفزاید در هر
گیاهی حکمت بالغهٔ معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل
هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لالهای بدیعش سرّ نار
موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه‌اش نفخهٔ روح القدسی

عبودی با هر بی دین غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید
در هر ورقش نغمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار
حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی
چنان بان مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند
دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را
از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در راس
هزار سنه او ازید او اقل تجدید شود و تزیین یابد پس ای
حبیب من باید جهدی نمود تا بان مدینه واصل شویم و بعنایات
الهیه و تفقدات ربانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا
باستقامت تمام جان پژمرده را در ره محبوب تازه
نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا بان فوز فائز
شویم و آن مدینه کتب الهیه است و در هر عهدی مثلاً در
عهد موسی تورات بوده و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد
رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله
کتاب او که رجوع کل کتب بان است و مهیمن است بر

جمیع کتب و در این بدن ارزاق مقدّر است و نعم باقیه
مقرّر غذای روحانی بخشد و نعمت قدرانی چشانند اهل تجرید
نعمت توحید عطا فرمایند بی نصیبان از نصیب کرم نمایند و
اورکان صحرای جهل را کاسه علم عنایت کنند و هدایت
و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کل من فی
السموات والارض در این بدن مکنون و مخزون گشته مثلاً
فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او
هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و
ظنونات محتجبه و اشارات مشرکه محفوظ ماند و همچنین
مرزوق شد بفواکه طیبه احدیه و اثمار علم شجره الهیه و از
انهار رحمانیه غیر آسن معرفت نوشیدند و خمر اسرار
توحید و تفرید چشیدند چنانچه جمیع ما یحتاج آن امت در احکام
دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود و
معین گشته و آن است حجت باقیه برای اهلش ابد از
نقطه فرقان زیرا مسلّم است حکم آن و محقق الوقوع است

امر آن و جمیع مأمور باتّباع آن بوده‌اند تا ظهور بدیع
در سنه ستّین و اینست که طالبانرا برضوان وصال مرسل
و مجاهدان و مهاجران را بسرادق قرب فائز فرماید
دلیلی است محکم و حجّتی است اعظم و غیر او از روایات
و کتب و احادیث این مخزنه زیرا حدیث و صاحبان
حدیث وجود و قولشان بحکم کتاب ثابت و محقّق شده
و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه
بیشمار چنانچه نقطهٔ فرقان در آخر امر فرمودند که انّی تارک
فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی با آنکه احادیث بسیار
از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود
این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و آنرا سبب اعظم
و دلیل اقوم برای طالبان مقرّر فرمودند که هادی عباد
باشد تا یوم معاد حال بچشم انصاف و قلب طاهر
و نفس زکیّه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلّم بین
طرفین است از عامّه و خاصّه چه را حجّت برای معرفت

عباد قرار فرموده باید بنده و شما و کل من علی
الارض بنور آن تمسک جسته حق را از باطل و ضلالت را
از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم زیرا که حجت منحصر شده
بدو یکی کتاب و دیگر عترت که از میان رفته
پس منحصر شد بکتاب و اول کتاب میفرماید الم ذلک
الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین در حروف مقطعه فرقان
اسرار هویه مستور گشته و لئالی احدیه در صدف حروف
مخزون شده که اینمقام مجال ذکران نه و لکن بر حسب
ظاهر مقصود خود آنحضرت است که با و خطاب میفرماید
یا محمد این کتاب منزل از سماء احدیه نیست ریبی و
شکی در آن هدایتی است برای پرهیزکاران ملاحظه فرما
که همین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت
کل من فی السموات و الارض و نفس آن ذات احدیه
و غیب هویه شهادت داده بر آنکه شک و شبهه در آن
نیست که هادی عباد است الی یوم معاد آیا انصاف

بست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیت ان داده و
حکم بر حقیت ان فرموده این عباد در ان شک نمایند
و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول
معارج معرفت قرار فرموده از ان اعراض نمایند و امر
دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تشکیک نمایند
که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال انکه اگر
امری و یا احداثی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای
هدایت خلق بود البته در ایه مذکور میشد باری باید از
امر مبرم الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که در ایه ذکر یافت
تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدق شویم چه اگر تصدیق
این کتب را ننمائیم تصدیق این ایه مبارکه نشده چنانچه اشکار
و واضحست که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه
مصدق کتب قبل از فرقان هم نبوده و این معانی از
ظاهر ایه مستفاد میشود و اگر معانی مستوره ان ذکر
شود و اسرار مکنونه ان بیان گردد البته زمان با

نرساند و کون حمل نماید و کان الله علی ما اقول شهیدا و
همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا
علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله وادعوا شهدائکم من دون
الله ان کنتم صادقین که ترجمهٔ ظاهر ان اینست اگر
بوده اید شما در شک و شبهه در انچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود
محمد پس بیارید سوره بمثل این سوره منزله و بخوانید شهدای
خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال
سوره اگر هستید راست گویان حال ملاحظه فرمائید چه
مقدار عظیم است شان ایات و بزرگست قدر ان که
حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت
نافذه را بان ختم فرموده و هیچ شیئی را ان سلطان
احدیه در اظهار حجت خود بان شریک نفرموده چه میان
حجج و دلائل ایات بمنزلهٔ شمس است و سوای ان بمنزلهٔ
نجوم و ان است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضیئی
از جانب سلطان حقیقی در میان عباد هیچ فضلی بان

نرسد و هیچ امری بران سبقت نگیرد و کنز لئالی الهیّات
و مخزن اسرار احدیّه و انست خیط محکم و حبل مستحکم و
عروهٔ وثقی و نور لایطفی شریعهٔ معارف الهیّه ازان در
جریانست و نار حکمت بالغهٔ صمدانیّه ازان در فوران
این ناریست که در یک حین دو اثر ازان ظاهر است در
مقبلین حرارت حب احداث نماید و در معرضین برودت
غفلت آورد ای رفیق باید از امر الهی نگذریم و بانچه حجت
خود قرار فرموده راضی شویم و سرّ مهیمن خلاصه حجت و
برهان این آیه منزله اعظم ازان است که این علیل تواند
اقامهٔ دلیل نماید و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل
و هو القاهر فوق عباده و هو العزیز الجمیل و همچنین
میفرماید تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق
فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون میفرماید اینست
آیات منزله از سماء هویّه میخوانیم بر شما پس بکدام
سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او ایمان میاورند

اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی میفهمی که هرگز مظهری اکبر از
انبیا نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در
ارض ظاهر نشده بلکه اعظم ازین حجت حجتی ممکن نه الا
ما شاء ربک و در جای دیگر میفرماید ویل لکل افاک اثیم
یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کأن لم یسمعها فبشره
بعذاب الیم یعنی وای بر افاک کننده گناه کار که میشنود آیات
نازله از سما مشیت الهیه را که خوانده میشود بر او پس
استکبار مینماید گویا نشنیده از این پس بشارت ده او را
بعذابی دردناک اشارت همین آیه کل من فی السموات
والارض الکفایت میکند لو کان الناس فی آیات ربهم
یتفرسون چنانچه الیوم میشنوید که اگر از آیات الهیه قرائت
شود احدی اعتنا ندارد گویا پست ترین امر نزد ایشان
آیات الله است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده
و نخواهد بود بگو بایشان ای بیخبران میگوئید آنچه را قبل
پدران شما گفتند اگر ایشان ثمری از شجره اعراض خود دیدند

شما هم خواهید دید و عنقریب با آبای خود در نار مقر خواهید
یافت فالنار مثویهم فبئس مثوی الظالمین و در جای دیگر میفرماید
واذا علم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئک لهم عذاب
مهین یعنی در وقتیکه عالم شود از آیات ما شیئی را اخذ مینماید
آنرا از روی استهزا از برای ایشان است عذابی خوار کننده
از جمله استهزا این بود که میگفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهان
دیگر بیاور ان یکی فاسقط علینا کسفا من السماء میگفت و دیگر
ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
مذکور میداشت مثل یهود ان عهد موسی که تبدیل نمودند
مائده سمائیه را باشیای خبیثه سیر و پیاز ان قوم هم طلب
تبدیل مینمودند آیات منزله را بظنونات نجسه کثیفه چنانچه
الیوم مشاهده میشود که مائده معنویه از سماء رحمت الهیه و
غمام مکرمت سبحانیه نازل است و بحر حیوان در رضوان
جنان بامر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون
کلاب بر جباد میته مجتمع آمده اند و بر که شور که طعم اجاج است

قانع گشته اند سبحان الله کمال تحیر حاصل است از عباد که
بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب دلیل نمایند و بعد از ظهور
شمس معلوم باشارات علم متمسک جسته اند مثل آنست که
از آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیسان
در اثبات فیضش برهان جویند حجت آفتاب نور او است
که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و برهان نیسان جود
اوست که عالم را بردای جدید تازه فرموده و بی کور
از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جرز از رحمت نیسان
فضلی احصا نماید عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز
نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا و در جای
دیگر میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا
ان قالوا ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه
تلاوت کرده میشود بر ایشان آیات ما نیست حجت ایشان
مگر آنکه گویند بیاورید پدرهای ما را اگر هستید راستگویان
شاید دانا که چه حجتها بر آن رحمتهای کامله واسعه میگرفتند

بآیاتی که حرفی از آن اعظم است از خلق سموات و ارض
و مردگان وادی نفس و هوی را بروح ایمان زنده
میفرماید استهزا مینمودند و میگفتند پدرهای ما را از قبر
بیرون آر این بود اعراض و استکبار قوم و هر کدام از
این آیات برای کلّ من علی الارض حجّتی است محکم و
برهانیست معظّم که جمیع ارض را کفایت میکند لو انتم فی
آیات الله تتفکّرون و در همین آیه مذکوره لئالی اسرار
مکنونست اگر فی الجمله دردی یافت شود و امیدست
گوش بحرفهای مزخرف عباد ندهید که میگویند کتاب
و آیات از برای عوام حجّت نمیشود زیرا که نمی فهمند و ادرا
نمیکنند با آنکه این قرآن حجّت است بر شرق و غرب
عالم اگر قوّه ادراک آن در مردم نبود چگونه حجّت بر
کلّ واقع میشد از این قرار بر معرفت الهیه هم نفسی مکلّف
نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب
اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند باری این

سخن بغایت لغو و غیر مقبولست همه از روی کبر و غرور
گفته میشود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام
انهار الحکم حفظ نمایند با اینکه نزد حق این عوام از علمای
ایشان که از حق اعراض نموده اند بغایت مقبولتر و پسندیده
ترند و فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمامات معنویه هیچ
دخلی بعلم ظاهری ندارد و این منوط بصفای قلب و تزکیه
نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چند موجودند
که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرف علم جالسند و از
سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان بگلهای حکمت و لالهای
معرفت تزیین یافته فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم
و همچنین میفرماید والذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک
یئسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید
و یقولون ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون مضمون آن
آیه واضحست مشاهده فرمایید که بعد از تنزیل آیات
چه میگفتند آیا ما ترک کننده ایم خدایان خود را برای شاعری

مجنون کو آنحضرترا شاعر مینامیدند و بآیات الهیّه تسخّر مینمودند
و میگفتند این کلمات اساطیر اولین است یعنی کلماتیست که قبل گفته
شده و محمّد آنکلمات را ترکیب نموده میگوید از خدا است
چنانچه الیوم مثل همانرا شنیده اید که نسبت باین امر میدهند
میگویند که آنکلماترا با کلمات قبل ترکیب نموده یا کلماتیست مغلوط
فتذکّر قولهم و صغر شأنهم و حدّهم ببینید که بعد از این انکار ما ذا عرضت
کرده اند که میگفتند بعد از موسی و عیسی موافق کتب نباید نبی
مستقل که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود و باید شخصی باید که مکمّل شریعت
قبل باشد این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب است و مدل بر عدم
انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد ولقد جاءکم یوسف من
قبل بالبیّنات فما زلتم فی شکّ ممّا جاءکم به حتّی اذا هلک قلتم لن
یبعث الله من بعده رسولاً کذلک یضلّ الله من هو مسرف مرتاب
و تحقیق آمد شما را یوسف از پیش با بیّنه ها پس همیشه بودید
در شکّ از آنچه آمد شما را بان تا چون هلاک شد گفتید
مبعوث نمیکرداند خدا بعد از او رسولی را همچنین اضلال

میکند خدا کسی را که او ست اسراف کننده و شک
آورنده مرور دکار خود پس ازین آیه ادراک فرمائید
و یقین کنید که در هر عصر امم آن عهد باید از کتاب تمسک
جسته از اینگونه حرفهای مزخرف میگفتند که دیگر نبی نباید
در ابداع بیاید مثل آنکه آیه انجیل را که مذکور شد علمای نصاری
آن استدلال بآن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمیشود و
پیغمبری مستقل مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت انجیل
و اکثری از ملل مبتلا باین مرض روحی شده اند چنانچه اهل
فرقان را می بینی که چگونه مثل امم قبل بذکر خاتم النبیین
محتجب گشته اند با آنکه خود مقرند بر اینکه ما یعلم تاویله
الا الله والراسخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و اصلها
و فرعها و ذاتها و جوهرها بیان میفرماید که قدری مخالف
هوای ایشان واقع میشود اینست که میشنوی که چه میگویند
و چه میکنند و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در دین
یعنی انفسانیکه الهی بجز هوی اخذ نکرده اند و بغیر ذهب

مذهبی نیافته اند و بحجبات علم محجب گشته اند و بضلالت
ان گمراه شده اند چنانچه بتصریح تمام رب الانام میفرماید
افرایت من اتخذ الهه هوىه و اضله الله على علم وختم على سمعه
وقلبه وجعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله
افلا تذکرون یعنی یا دیدی ان غافل را که گرفت خدای
خود خواهشهای نفس خود را و اضلال کرد او را خدا از علمی
و مهر نهاد بر گوشش و دلش و گردانید بر چشمش پرده پس
که هدایت میکند او را از بعد خدا ایا پند نمی گیرید در
معنی و اضله الله على علم اگرچه در ظاهر انست که ذکر شده
ولیکن نزد این فانی مقصود ازانه علمای عصرند که اعراض
از جمال حق نمودند و بعلوم خود که از نفس و هوی ناشی
گشته متمسک شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج مینمودند
قل هو نبأ عظيم انتم عنه معرضون و همچنین میفرماید
واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان
یصدکم عما کان یعبد آباؤکم وقالوا ما هذا الا افک مفتری

والحق یقول وچون خوانده شود برایشان یعنی بران کفره
فجره ایات قدسیه احدیه کویند ان مشرکان از حق بیخبران
نیست این رسول پروردکار مکر مردیکه میخواهد منع کند
شمارا از انچه که میپرستیدند انرا پدرهای شما و دیکر کفتند
نیست این مکر کذبی افترا کرده شد بشنوید ندای قدس الهی
ونوای خوش صمدانی راکه چکونه در توبیخ انذار فرموده
مکذبین ایات را وبیزاری جسته منکرین کلمات قدسیه را
وبعد ناس را ملاحظه فرمائید از کوثر قرب واعراض و
استکبار ایشان مانرا بر انتحال قدس با انکه ان جوهر
لطف وکرم هیاکل عدم را بعرصه قدم هدایت میفرموده
وان فقیران حقیقی را بشریعه قدسیه غنا دلالت مینمود
مع ذلک بعضی میکفتند انهم ولیست افترا کنندند بر
پروردکار عالمیان وبعضی میکفتند این منع کننده است
ناس را از شریعه دین وایمان وبرخی نسبت جنون
میدادند وامثال ذلک چنانچه الیوم مشاهده میکنند

چه سخنهای لغو که بان جوهر بقا گفته اند و چه نسبتها و خطاها
که بان منبع و معدن عصمت داده اند با انکه در کتاب
الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات
انذار فرموده مکذبین و معرضین ایات منزله را و بشارت
فرموده مقبلین انرا با وجود این چه قدر اعتراضات که بر
ایات منزله از سموات قدسیه بدعیه نموده اند و حال
انکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و گوش اکوان چنین
عنایتی نشنیده که ایات بمثابه غیث نیسانی از غمام
رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه که انبیای
اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون
شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در
دست هست و مشاهده شده و ایات ان احصا گشته و
از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی
احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الان بدست میاید و چه
مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار اسم که تاراج

شده و بدست مشرکین افتاده و مقتول و غنیمت جه کرده
ای برادر باید چشم گشوده و تفکر نموده و طبق مظاهر الهیه شد
که شاید از مواعظ واضحه کتاب متذکریم و از نصایح
مذکوره در الواح متنبه شویم اعتراض بر منزل آیات
ننمایم امرش را بجان تسلیم کنیم و حکمش را بتمام جان
و روان قبول نمائیم و مذعن شویم که شاید در فضای رحمت
وارد شویم و در شاطی فضل مسکن نمائیم و الله لعباده
لغفور رحیم و همچنین میفرماید قل یا اهل الکتاب هل تنقمون
منا الا ان آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من
قبل و ان اکثرکم فاسقون چه قدر واضح است مقصود
در این آیه و چه مبرهن است حجیت آیات منزله و این
آیه در وقتی نازل شد که کفار باسلام اذیت نمودند
و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب
آنحضرت که بجهت کافر شده اید و تابع ساحری کذاب مؤمن
و موقن گشته اید و در صدر اسلام که هنوز امر بحسب

ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان
آنحضرت را ملاقات مینمودند نهایت اذیت و زجر
و رجم و سب بر آن مقبلین الی الله معمول میداشتند
در اینوقت این آیه مبارکه از سماء احدیه نازل شد برهانی
واضح و دلیلی لایح و تعلیم فرموده اصحاب آنحضرت را
که بگوئید بکافران و مشرکان که آیا اذیت میکنید ما را
و ستم مینمائید و عملی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم
بخدا و بآنچه نازل شد بر ما از لسان محمد و همچنین آنچه
نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود آیات تقصیری از ما
مگر آنکه آیات جدیده بدیعه الهیه را که بر محمد نازل شد
و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را
من عند الله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این
دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده عباد خود را
مع ذلک آیا جایز است این آیات بدیعه که احاطه فرموده
شرق و غرب را از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند

و یا آنکه مؤمن شوند منزل آیات را باین استدلال که خود
فرموده مقرّین را از اهل ایمان محسوب نفرماید حاشا ثمّ
حاشا که مقبلین و مقرّین آیات احدیّه را از ابواب رحمت
خود براند و متمسّکین بحجّت مثبته را تهدید فرماید اذ انّه
مثبت الحقّ بآیاته و محقّق الامر بکلماته و انّه لهو المقتدر
المهیمن القدیر و همچنین میفرماید و لو نزّلنا علیک کتاباً
فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الّذین کفروا ان هذا الّا
سحر مبین و اکثری آیات فرقانیّه مدلّ و مشعر بر همین مطلب است
و این بنده اختصار نمودم باین آیات مذکوره و حال ملاحظه
فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجّت قرار فرموده
برای معرفت مظاهر جمال خود دیگر امری ذکر شده تا ناس
متمسّک شوند و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد منکرین
آیات و استهزاءکننده آن وعدهٔ نار فرموده‌اند چنانچه
معلوم شد حال اگر کسی بیاید بکرورها از آیات و خطب
و صحائف و مناجات بی آنکه تعلیم اخذ نموده باشد

آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و ازاین فیض اکبر محروم
شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد
ظلمانی آیا متمسک میشوند که بفلان حدیث تمسک جستیم و
چون معنی اثرا ظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر امر اعتراض
نمودیم و از شرایع حق دور گشتیم آیا نشنیده اید که از جمله
علت اینکه بعضی از انبیا اولو العزم بودند نزول کتاب
بود برانها و این مسلم است باوجود این چگونه جایز است
که بر صاحب کتب که چندین مجلدات از او ظاهر شده
بحرفهای فلان مرو که از روی جهل بعضی کلمات برای
القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر
شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد
پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند
و از همه این مراتب گذشته آیا از این نفس قدسی و نفس
رحمانی احتراز جویند و اوبار نمایند نمیدانم بکه تمسک
جویند و بکدام وجه اقبال کنند بلی ولکل وجهة هو مولیها

فقد هدیناک السبیلین فی هذین المنهجین ثم امش علی ما تختار
لنفسک و هذا قول الحق و ما بعد الحق الا الضلال و از جمله
ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویه
در هیکل بشریه ظاهر میشد بعضی از مردمیکه معروف نبودند
و علاقه بدنیا و جهتی نداشتند از ضیاء شمس نبوت مستضیئ
و بانوار قمر هدایت مهتدی میشدند و بلقاء الله فائز میگشتند

لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند
چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید فقال الملأ الذین کفروا
من قومه ما نراک الا بشرا مثلنا و ما نراک اتبعک الا
الذینهم اراذلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل
نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و بآن مظاهر قدسیه
میگفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی
بشأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علما و اغنیا
و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و
امثال آن استدلال بر بطلان من له الحق مینمودند

و امّا در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین
و فضلای کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب وصال
مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان
در سبیل جانان گذشتند بعضی از اسامی انها ذکر میشود که
شاید سبب استقامت نفس مضطربه و نفوس مطمئنه
شود از انجمله جناب ملّا حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور
شدند لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیّته و ما استقر
علی کرسی صمدانیّته و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر
و فرید زمان خود بودند و ملّا محمّد علی زنجانی و ملّا علی بسطامی
و ملّا سعید بارفروشی و ملّا نعمة الله مازندرانی و ملّا یوسف
اردبیلی و ملّا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی
و ملّا مهدی کندی و برادر او ملّا باقر و ملّا عبد الخالق یزدی
و ملّا علی برقانی و امثال انها که قریب چهارصد نفر بودند که
اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده جمیع اینها
مهتدی و مقرّ و مذعن گشتند برای انشمس ظهور بقسمی که

اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال
پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق
نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمیکه سینه‌هاشان
محل تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان
مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرده
آشامید و سیفی نماند مگر آنکه بر گردنهاشان ممسوح گشت
و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس آیا شهادت این
نفوس قدسیه که باین طریق جان در راه دوست دادند
که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت
نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را
بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر
قرب را بچشمه‌های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال
ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف
دنیا مشغول شده اند و از رب اعلی دور مانده حال
انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است

که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان
مطابق بنحویکه تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس
فی اصطبارهم و بما حملت اجسادهم و با شهادت این صنفین
که بجز بهوای نفس نفسی برنیارند و از قفس ظنونات باطله
نجاتی نیافته اند و در یوم سر از فراش برندارند مگر
چون خفاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند
و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دنیه
کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی
غافل شده اند روز بجان در تلاش معاش شوند و شب
در تزیین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملتی
جایز است که باعراض این نفوس محدوده متمسک
شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم
و رسم و ننگ و نام در رضای حق گذشته اند
اغفال نمایند آیا نبود که از قبل امر سید الشهداء را اعظم
امور و اکبر دلیل بر حقیت آنحضرت میشمردند و میگفتند در

عالم چنین امری اتفاق نیفتاده و حتی با این استقامت
و ظهور ظاهر نشد با آنکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد
نیافت ولکن این انوار مقدسه هیجده سنه میگذرد
که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها باریده و چه
عشق و حب و محبت و ذوق که جان رایگان در سبیل
سبحان انفاق نموده‌اند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است
با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند آیا در هیچ
عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب
مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها
طالب عزت و مکنت و ثروت بوده‌اند و آیا مقصودی
جز رضای حق داشته‌اند و اگر این همه اصحاب با این
آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است
که دعوی حق نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع
من علی الارض حجت کافی و دلیل وافی است لو کان
الناس فی اسرار الامر یتفکرون و سیعلم الذین ظلموا

ای منقلب ینقلبون و از همه گذشته علامت صدق و
کذب در کتاب معلوم و مقرر شده باید ادّعا و ادّعای
کل عباد باین محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب
تمیز دهد اینست که میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین
حال ملاحظه فرمایید باین شهدای صادق که نص کتاب
شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده اید که همه جان
و مال و زن و فرزند و کل مایملک را انفاق نموده اند و
باعلی غرف رضوان عروج فرموده اند شهادت این
طلعات عالیه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی
مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب
از مذهب گذشته اند و برای جلوس بر صدر از اوّل
ما صدر احتراز جسته اند بر بطلان این نور لایح جائز
و مقبول است با اینکه جمیع مردم ایشانرا شناخته اند
و اینقدر ادراک نموده اند که از ذرّه از اعتبار ظاهری
ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال

و غیره حال ملاحظه فرمایید که چگونه محک الهی بعضی
کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش تمییز داده و مع ذلک
هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت بکسب دنیای فانیه
و ریاست ظاهریه مشغول شده اند یا ابن الانسان قد مضی
علیک ایّام و اشتغلت فیها بما تهوی به نفسک من الظّنون
و الاوهام الی متی تکون راقدا علی بساطک فارفع رأسک
عن النّوم فانّ الشّمس قد ارتفعت فی وسط الزّوال
لعلّ تشرق علیک بانوار الجمال و السّلام و لکن معلوم
باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک ریاست ظاهره
نداشته اند چه که محال است علمای مقتدر معروف عصر
که بر صدر حکم جالسند و بر سریر امر ساکن تابع حق شوند الّا
من شاء ربّک چنین امری در عالم ظهور ننمود و ظهر قلیلی و
قلیل من عبادی الشّکور چنانچه در این عهد احدی از
علمای مشهور که زمام ناس در قبضهٔ حکم ایشان بود و اعتنا
ننمودند بلکه بتمام بغض و انکار در دفع کوشیدند بقسمی که

هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و رب اعلی روح
ماسواه فداه بخصوص جمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر
فرموده اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در
توقیع او بتفصیل ذکر فرموده اند فاعتبروا یا اولی الابصار
و مقصود از این ذکر آن بود که مبادا اهل بیان در ظهور
مستغاث فی القیمة الاخری اعتراض نمایند که در ظهور
بیان جمعی از علما موقن گشته اند و چرا در این ظهور نشده
و نعوذ بالله متمسک باینگونه مزخرفات شوند و از جمال
الهی محروم گردند بلی این علما که مذکور شد اکثری معروف
نبودند و بفضل الله از ریاست ظاهره و زخارف فانیه
جمیع مقدس و منزه بوده اند ذلک من فضل الله یؤتیه
من یشاء و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین و لائح
مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که
با اینکه در سن شباب بوده و امریکه مخالف کل اهل ارض
از وضیع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان

و غیبت بوده و چون قیام بر ان امر فرمود چنانچه کل
استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند
و اعتنا نفرمودند اما میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبته
ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر چنین امری نماید
فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی
باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش
متصل بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات ربانی
ایا این را بچه حمل میکنند ایا بجنون نسبت میدهند چنانچه
بانبیای قبل دادند و یا میگویند برای ریاست ظاهره
و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرض شده اند
سبحان الله در اول کتاب خود که انرا قیوم الاسما
نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار
از شهادت خود میدهند و در مقامی این ایه را ذکر فرموده اند
یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی
سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله

العلی معتصماً قدیماً و همچنین در تفسیر ها تمنّای شهادت
خود را نموده اند کانّی سمعت منادیاً ینادی فی سرّی
افد احبّ الاشیاء الیک فی سبیل الله کما فدی الحسین
علیه السلام فی سبیلی و لو لا کنت ناظراً بذلک السرّ
الواقع فو الذی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک الارض
لن یقدروا ان یاخذوا منّی حرفاً فکیف عبید الذی
لیس لهم شأن بذلک و انهم مطرودون الی ان قال
لیعلم الکل مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل الله
ای صاحب این بیان آیا میتوان نسبت داد که در غیر
صراط الهی مشی نماید و یا بغیر رضای او امری طلب
نموده در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر
بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از
روان درگذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس
نسناسند و بغایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها
پوشیده اند و بعقب داری چند که از بطنشان انفاس

حال مسلمانان ملاحظه نمایند و با وجود این چه نسبتهای غیر
لایقه که بمطالع قدسیه میدهند کذلک نذکر لک ما اکتسبت
ایدی الذین هم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم
القیمة و عذبهم الله بنار شرکهم و اعدّ لهم فی الآخرة عذاباً
تحترق به اجسادهم و ارواحهم ذلک بانهم قالوا ان الله
لم یکن قادراً علی شیء و کانت یده عن الفضل مغلولة و
استقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانی است عظیم
چنانچه خاتم انبیا فرموده‌اند شیبتنی الآیتین یعنی پیر نمود
مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است
چنانچه میفرمایند فاستقم کما امرت حال ملاحظه فرمائید
که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ
امر الله فرموده و چه قدر استقامت از آن جمال احدیت
ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند
حاصلی نبخشید آنچه اذیت بر آن سدره طوبی وارد میآوردند
شوقش بیشتر و نار حبش مشتعل‌تر میشد چنانچه این فقرات

واضحست واحدی انکار ندارد تا انکه بالاخره جانرا
درباخت وبرفیق اعلی شتافت واز جمله دلائل ظهور
غلبه وقدرت واحاطه که بنفسه ازان مظهر وجود ومظهر
معبود در اکناف واقطار عالم ظاهر شد چنانچه ان جمال
ازلی در شیراز در سنه ستین ظاهر شدند وکشف غطا نمودند
مع ذلک باندک زمانی اثار غلبه وقدرت وسلطنت واقتدار
ازان جوهر الجواهر وبحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد بقسمی که
از هر بلدی اثار واشارات ودلالات وعلامات ان شمس
لاهوتی هویدا گشت وچه مقدار قلوب صافیهٔ رقیقه که از
ان شمس ازلیه حکایت نمودند وچه قدر رشحات علمی از
ان بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکناترا با انکه در
هر بلد ومدینه جمیع علما واعزه بر منع ورد ایشان بر
خاستند وکمر غل وحسد وظلم بر دفعشان بستند وچه
نفوس قدسیه را که جواهر عدل بودند بنسبت ظلم کشتند
وچه هیاکل روحا که صرف علم وعمل از ایشان ظاهر بود

ببدترین عذاب هلاک نمودند مع کلّ ذلک هر یک از
آن وجودات تا دم مرگ بذکر ذکر الله مشغول بودند و در
هوای تسلیم و رضا طائر و بعضی این وجودات را
تقلیب نمودند و تصرّف فرمودند که بجز ارادهٔ اش
مرادی نجستند و بجز امرش امری نخواهند رضا برضایش
دادند و دل بخواهش بستند حال قدری تفکّر نمائید آیا
چنین تصرّف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده
و جمیع این قلوب منزّه و نفوس مقدّسه بکمال رضا در
موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت جز شکر از ایشان
ظاهر نه و در مواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این
رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار از غلّ و بغض
و عداوت با این اصحاب داشتند چنانچه اذیت و ایذاء آن
انقطاعات قدسی معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب
فلاح و نجاح ابدی میدانستند آیا هرگز در هیچ تاریخی
از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شده و آیا

چنین ضوضائی درمیان عباد ظاهر گشت و با شیه ایذا
واذیت محل لعن جمیع ناس شدند ومحل ملامت جمیع
عباد وگویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد
ووفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت باری در
جمیع این وقایع حادثه وحکایات وارده تفکر فرمائید
تا بر عظمت امر وبزرگی آن مطلع گردید تا بعنایت رحمن
روح اطمینان در وجود دمیده شود وبر سریر ایقان
مستریح وجالس شوید خدای واحد شاهد است که اگر
فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه این مطالب مقرره ودلائل
مذکوره همین ردّ وسبّ ولعن اهل ارض بر این فوارس
میدان تسلیم وانقطاع اعظم دلیل واکبر حجت بر حقیت
ایشان است وهر آن که تفکر در اعتراضات جمیع
مردم از علما وفضلا وجهّال فرمائی در این امر محکم‌تر
وراسخ‌تر وثابت‌تر میشوی زیرا که جمیع آنچه واقعشده از
قبل معادن علم لدنی ومواقع احکام ازلی خبر داده‌اند

اگرچه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتیم
ولکن نظر بمحبت آنجناب چند روایتی که مناسب این مقام است
ذکر مینمائیم با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر
شده جمیع ارض و من علیها را کافی است و فی الحقیقه جمیع
کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده بقسمی که اگر کسی
قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن
سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک مینماید ولکن چون
همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر
مینمائیم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان
عقول مضطربه گردد و همچنین حجت الهی بر اعالی و ادانی
بجا و تام و بالغ گردد از جمله احادیث اینست که میفرماید
اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل الشرق و الغرب حال اگر بدیده
قدری از صهبای انقطاع نوشیده و بر رفرف اقتناع مقر
گزیده و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة را منظور داشته
که آخر سبب این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اظهار

جت و طلب حق بعد از ظهور اهل حق را لعن نمایند چنانچه
مستفاد از حدیث میشود و این واضحست که سبب نسخ قواعد
و رسوم و عادات و آدابست که همهٔ ناس بان محدود
گشته اند و الا اگر جمال رحمان بر همان رسوم و آداب امر
نماید و تصدیق کند مردم آنچه بان مشغولند و دیگر چرا اینهمه
اختلاف و فساد در ملک ظاهر میشود و مصدق و مثبت این
حدیث شریف قوله تعالی یوم یدع الداع الی شیء نکر باری
چون منادی احدیه از ورای حجبات قدسیه مردم را
بانقطاع تمام میخوانند از آنچه که در دست دارند و این ندا
الهی چون مخالف هوی است لهذا این همه افتتان
و امتحان رسیده و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر
این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمینمایند و لیکن
آن احادیثی که صحت و سقم آن معلوم نیست تمسک بانها
جسته اند که چرا ظاهر نشد و حال آنکه آنچه را هم که تعقل
ننموده اند ظاهر شد و باهر گشت و آثار و علامات حق

قبل

بمثل شمس در وسط سما. لا نحن مع ذلک عباد و در تیه جهل ذلّ و نفی
سرگردان مانده اند با اینکه چه قدر از آیات فرقانیه
و روایات محققه که جمیع دالّ است بر شرع و حکم جدید
و امر بدیع بازمنتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان
حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حسم فرامیگویند و از
جمله کلمات مدلّه بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای
ندبه است که میفرماید این المدّخر لتجدید الفرائض و السنن
و این المتخیّر لاعادة الملّة و الشریعة و در زیارت میفرماید
السلام علی الحقّ الجدید سئل ابو عبد الله عن سیرت المهدی
کیف سیرته قال یصنع ما صنع رسول الله و یهدم ما کان
قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیة حال ملاحظه فرمائید که با
وجود امثال این روایات چه استدلالها بر عدم تغییر
احکام مینمایند با اینکه مقصود از هر ظهور ظهور تغییر و تبدیل است در
ارکان عالم سرّاً و جهراً و ظاهراً و باطناً چه اگر بهیچوجه
امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیه لغو خواهد

بود و با آنکه در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است میفرماید
یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال
و اکثر اعدائه العلماء و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر
مینماید که فرمودند و لقد یظهر صبیّ من بنی هاشم و یأمر الناس
ببیعته و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید
علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئاً فاسرعوا الیه خوب
وصیت ائمه دین و سُرج یقین را عمل نمودند با اینکه میفرماید
اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را بکتاب
جدید الهی و احکام بدیع ربانی بشتابید بسوی او و مع ذلک
جمیع حکم کفر و خروج از ایمان بان سید امکان دادند
و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرها
کشیده و قلبهای پر کینه و دیگر ملاحظه عداوت علما نمائید
که بچه صریحی در کتب مذکور است با وجود همه این احادیث
ظاهره مدلّه و اشارات واضحه محققه جمیع ناس از جوهر
صافی معرفت و بیان معرض شده اند و بمظاهر ضلالت

متوجه

وطغیان اقبال نموده اند و با این روایات وارده و
کلمات نازله میگویند انچه نفسشان اینها باطل است و اگر جوهر
حق بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود
فی الفور تکفیر نمایند و میگویند این مخالف قول ائمه دین
و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر
نشده چنانچه الیوم امثال این سخنهای بعینه از این
هیاکل فانیه ظاهر شده و میشود حال این روایت را
ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را اخبار
فرموده اند در اربعین ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم
صبی ذو احکام جدید فیدعو الناس فلم یجبه احد و
اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه فیقولون هذا
خلاف ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث
چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده مینمایند و شاعر
بر این نشده که آنحضرت بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و
کرسی یحکم ما یرید ساکن و هیچ ادراکی بصفت نیابد

بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه نماید بکیفیت
امر او و جمیع قولها بتصدیق او منوط است و تمام
امور بامر او محتاج و ماسوای او بامر او مخلوقند و بحکم
او موجود و اوست مظهر اسرار الهی و مبیّن حکمتهای
غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و در
ینبوع از صادق بن محمد وارد شده که فرمود العلم
سبعة و عشرون حرفا فجمیع ما جائت به الرسل حرفان
فلم یعرف الناس حتّی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا
اخرج الخمسة و العشرین حرفا حال ملاحظه فرمائید که
علم را بیست و هفت حرف معیّن فرموده و جمیع انبیا
از آدم الی خاتم دو حرف آنرا بیان فرموده اند و بر
این دو حرف مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر
میفرماید جمیع این بیست و پنج حرفرا از این بیان
قدر و رتبه آنحضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از
کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک

کل اولیاست و امری که انبیا و اولیا و اصفیا بان
اطلاع نیافته و یا بامر مبرم الهی اظهار نداشته اند این
همج رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان
میکنند اگر مطابق نیاید رد مینمایند ام تحسب ان اکثرهم
یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل
سبیلا آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل مینمایند که صریح
بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعهٔ جدیده است
در ایام آنحضرت و این امورات بدیعه بسبب اختلاف
ناس میشود بقسمیکه جمیع علما و فقها حکم بر قتل آنحضرت و
اصحاب او کنند و همه اهل ارض بمخالفت قیام نمایند
چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف
قائم میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب
فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی
رؤس الترک والدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون
خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل

والرّنّة فی نسائهم اولئک اولیائی حقاً حال ملاحظه
فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد
چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشانرا
اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را
سوختند و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود
بشریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث
برای چه شده و چرا اینهمه اختلاف ظاهر نشود تا آنکه قتل
این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح
مقدسه را سبب وصول بمعارج قرب شمرند و دیگر
ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله
در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضه کافی در بیان
زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معویة بن وهب
عن ابی عبدالله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداک
یقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الرّی قلت
نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم قال رایت

جبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء یقتل فیها ثمانون
رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافة قلت من یقتلهم قال
یقتلهم اولاد العجم اینست حکم و امر اصحاب آنحضرت که از
قبل بیان فرموده اند و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق
این روایت ارض ری است و این اصحاب را در آن مکان
ببدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجودات
قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است
و شنیده اند و بر جمیع عالم واضح و مبرهن است حال چرا
این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن مثل شمس
در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی نمایند و اقبال بحق نمی جویند
و بعضی احادیث که معنی آنرا ادراک ننموده اند از ظهور حق
و جمال الله اعراض جسته اند و بمقر سقر گزیده اند نیست این
امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد اینست که صادق
بن محمد میفرماید فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل
السماء منهم خرجت الفتنة و الیهم تعود و از فقها و علما

بیان استدعا نمائیم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی
و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر غیبی
در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد
شد و بعقول و ادراک و علم متمسّک نشوند و با آن مظهر علوم
نامتناهی ربّانی مخاصمه ننمایند اگرچه با جمیع این وصایا
دیده میشود که شخص اعوری که از رؤسای قوم است در نهایت
معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی بر نفی آن جمال قدمی
برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در
کوهها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور
شوند و برخی توکّل نمایند و با کمال انقطاع جان در بازند
و گویا مشاهده میشود نفسیکه بکمال زهد و تقوی موصوف
و معروف است نفسی که جمیع ناس اطاعت او را
فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بمحاربه با آن
اصل شجره الهیّه قیام نماید و بتمامی جهد و اجتهاد و بمعارضه
برخیزد و اینست شأن ناس باری امیدواریم که اهل

بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران ننمایند و در
فضای روح ساکن نشوند حقّ را از غیر ممیّز ننمایند و تلبیس
باطل را بدیدهٔ بصیرت نشناسند اگرچه در این ایّام رائحه
حسدی وزیده که قسم بمربّی وجود از غیب و شهود که از
اوّل بنای وجود عالم با آنکه ازلا اوّل له نه تا حال چنین
غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی
که رائحهٔ انصاف را نشنیده‌اند رایات نفاق بر
افراخته‌اند و بر مخالفت این عبد اتّفاق نموده‌اند
و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیّار با آنکه
با احدی در امری افتخار ننمودم و بر نفسی برتری نجستم
مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی
بغایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما
و عظما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فوالله الّذی لا
اله الّا هو با آنهمه ابتلا و باسا و ضرّا که از اعداء
و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احباء وارد شد

معدوم صرف و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم
که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و این
عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امور آتیه
محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم
و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده
در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود
و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد
و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله
و رزایای متواتره فو الذی نفسی بیده کمال سرور موجود
بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضر و نفع و صحت
و سقم نفسی اطلاع نبود و بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل
و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است
و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات
نه و اراده‌اش را جز رضا چاره نه قسم بخدا که این هجرم را
خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه

و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر
انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضر احدی نشوم
و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود
و امری منظور نه اگرچه هر نفسی محملی بست و بهوای خود
خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر
شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم دیگر قلم عاجز است
از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه میگذرد
که اعدا در اهلاک این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام
دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند مع ذلک نفسی از
احباب نصرت ننموده و بهیچ وجه اعانتی منظور نداشته
بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل
غیث هاطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان
بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی
این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود
و جان در بازد و اگر این خیال نبود فو الذی نطق الروح

بامره آنفی از این بلد توقف ننمودم و کفی بالله شهیدا اختم
القول بلا حول ولا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون
صاحبان هوش که از صهبای حب نوشیده اند و کامی بکام
نفس بر نداشته اند دلائل و برهان و حجت را که جمیع مشعر
بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است اظهر از شمس در فلک
چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال الهی
و اقبالشان را بهوای نفسانی ملاحظه فرمایند با همه این آیات
متقنه و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه ربانیه است
در بین عباد و این احادیث واضحه که اصرح از بیان و
تبیان است از همه غافل و معرض شده اند و چند حدیث
که با دراک خود مطابق نیافته اند و معنی آنرا ادراک
ننموده اند متمسک بظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی
الجلال و زلال بیزوال جمال لایزال محروم و مأیوس
مانده اند ملاحظه فرمایند که در اخبار سنه ظهور آن هویه
نور را هم ذکر فرموده اند مع ذلک شاعر نشده اند و آن

نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند فی حدیث المفضل
سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال علیه
السلام فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره باری تحیر است
از این عباد که چگونه با این اشارات و اضحهٔ لائحه از حق
احتراز نموده اند مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلا که بر آن
خلاصهٔ فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده فی
البحار ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی
و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی الخوف و
الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامة
من یوسف السجن و التقیة و العلامة من محمد یظهر بآثار
مثل قرآن با این حدیث باین محکمی که جمیع امورات را
مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده اند مع ذلک احدی
متنبه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبه شوند الا
من شاء ربک ان الله یسمع من یشاء و ما انا بمسمع من
فی القبور و بر آنجناب معلوم بوده که اطیار هویه و حمامات

ازلیه را ده بیان است بیانی بر حسب ظاهر بی رمز و نقاب
و حجاب فرموده و میفرمایند تا سراجی باشد هدایت
کننده و نوری راه نماینده تا سالکین را بمعارج
قدس رسانند و طالبین را ببساط انس کشانند چنانچه
مذکور شد از روایات مکشوفه و آیات واضحه و بیاناتی
با حجاب و ستر فرموده و میفرمایند تا مغلّین آنچه در قلب
پنهان نموده اند ظاهر شود و حقائقشان باهر گردد آیت
که صادق بن محمّد میفرماید والله لیمحّصنّ والله لیغربلنّ آ
میزان الهی و محک صمدانی که عباد خود را بآن امتحان
میفرماید و احدی پی بمعانی این بیانات نبرد مگر قلوب
مطمئنه و نفوس مرضیه و افئده مجرده و مقصود در امثال
اینگونه بیانات معانی ظاهره که مردم ادراک نمایند
نبوده و نیست که میفرماید لکلّ علم سبعون وجهاً
و لیس بین الناس الا واحد و اذا قام القائم یبثّ
باقی الوجوه بین الناس و ایضاً قال نحن نتکلّم بکلمة

و نرید منها احدی و سبعین وجهاً و لنا لکل منها المخرج
باری ذکر امثال این بیانات برای آنست که از بعضی روایات
و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده مضطرب
نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی
حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود ائمه
دین چه بوده چنانچه از حدیث مستفاد میشود پس باید
عباد باینگونه عبارات خود را از فیوضات ممنوع نسازند
و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب
ظاهر و واضح شود ولیکن احدی از اهل ارض مشاهده
نمیشود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع
بمظاهر احدیه نماید کل در ارض نسیان ساکن و باهل بغی
و طغیان متبع و لکن الله یفعل بهم کما هم یفعلون و ینساهم کما
نسوا لقائه فی ایامه و کذلک قضی علی الذین کفروا و یقضی
علی الذینهم کانوا بآیاته یجحدون و اختم القول بقوله تعالی
و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین

ومن اعرض عن ذكري فانّ له معيشةً ضنكا وكذلك نزل
من قبل لو انتم تعقلون

المنزول من البآء والهآء والسلام على من سمع نغمة
الورقاء في سدرة المنتهى فسبحان ربنا الاعلى ١٥٢

قد تمت الكتاب على يد اقل
الكتّاب ٢٥١ في
شهر ذيقعده
١٣١٠
سنه
من الهجرة